پیکار خلق

ارگان گروه انقلابیون مارکسیست ـ لنینیست
شماره ۳ تیرماه ۱۳۵٦

پیش بسوی وحدت راستین کمونیستها

جنبش کمونیستی ایران هم اکنون دستخوش پراکندگی شدیدی است. تشتت ایدئولوژیک، خرده‌کاری بعوض سازمان دادن یک دستگاه محکم و پولادین جامع الاطراف حزبی، توسل به مشی هائی که بهیچ روی متناسب با نیازهای جنبش رشد یابنده کارگری و انقلابی میهن ما نیست، شاخص جنبش کمونیستی ایران در این مرحله از رشد یابی اوست. مرحله‌ای که از یکسو با وجود و افزایش هسته‌ها و گروههای متعدد کمونیستی و با گرایش چشم گیر و سد ناپذیر انقلابیون به مارکسیسم ـ لنینیسم این دانش ظفرنمون پرولتاریا و سازماندهی کمونیستی، ممیز میگردد و از سوی دیگر با اوج و گسترش روزافزون مبارزات تمام اقشار و طبقات خلقی که شاخص این مبارزه هم بسط بی توقف جنبش اعتصابی پرولتاریای ایران است. پرولتاریای ایران در صف مقدم جنبش خلق میرزمد. فتنه‌گری و مکاریهای طبقات حاکمه بسرکردگی رژیم شاه و تشدید سیاست تازیانه و گلوله در عزم پولادین طبقه کارگر ایران برای ادامه مبارزه، کوچکترین خللی وارد نساخته است. تشدید روزافزون استثمار، بسط و گسترش دستگاه سرکوبگر رژیم برای درهم شکستن جنبش اعتصابی کارگران، افزایش فقر و نابسامانی زندگی توده‌های مردم و تعمیق بحران اقتصادی که جامعه در تب آن میسوزد، خود تبدیل بعواملی برای دامن زدن مبارزات کارگران و همچنین کلیه اقشار و طبقات خلق گردیده و رژیم سرسپرده شاه را با هجوم قهرمانانه توده‌های بند گسل مواجه ساخته است. در عین حال شدت یابی اختلافات و تضادهای درون طبقات حاکمه بر سر چگونه بهتر استثمار کردن و در بند نگهداشتن خلق و همچنین شکست فاشیسم رستاخیزی که میبایست مبارزه اوج گیرنده مردم را سرکوب کرده و برای رژیم پایه توده‌ای فراهم آورد و ارگانیزم متزلزل حکومتی را ثباتی مجدد بخشد، رژیم پهلوی را با اوضاع بدی دچار ساخته است. در یک کلام میتوان اظهار داشت که رشد و نضج مجموعه عوامل موجود، اوضاع را بی نهایت بسود جنبش خلق مساعد ساخته‌اند. ولی متأسفانه بدان علت که وحدت راستین کمونیستهای ایران عملی نشده و حزب کمونیستی که بتواند خلق را بسیج و متشکل کرده و ضربت نهائی را بر رژیم وارد آورد موجود نیست، میتواند شرایط مساعد کنونی بهدر رود. از این رو کمونیستهای ایران در این مرحله خطیر بایستی هرچه زودتر دست بکار شوند و زمام امور جنبش را با برپاداری ستاد سیاسی طبقه کارگر در دست گیرند. زیرا اگر گردان کمونیستی منضبط و سرتاسری طبقه کارگر ایجاد نگردد و سکان کشتی انقلاب را در دست توانای خود نگیرد، رسیدن بساحل پیروزی غیرممکن خواهد بود. پرولتاریای ایران در شرایط عدم وجود ستاد ارتش یعنی حزب کمونیست موفق نخواهد شد توده وسیع دهقانان را تحت شعار انقلاب فلاحتی گرد آورده، خرده بورژوازی شهری را متحد ساخته و تزلزل و ناپیگیری بورژوازی ملی را خنثی نماید. بدون وجود حزب کمونیست اوضاع مساعد کنونی بضد خود تبدیل خواهند گشت و ارتجاع ایران از نبود رهبری با کفایت بر رأس جنبش خلق سود برده و بار دیگر یک دوره شکست و سرخوردگی و پژمردگی جنبش جانشین جنب و جوش انقلابی امروز میشود. ایجاد حزب طراز نوین طبقه کارگر قاعدتاً حلقه اساسی و مرکزی و پل پیروزی انقلاب ایران و چگونگی برخورد به آن وجه تمایز مارکسیسم ـ لنینیسم و سایر جریانات شبه مارکسیستی است. اما ایجاد حزب خود منوط به ایجاد وحدت در صفوف پراکنده جنبش کمونیستی است. بنابراین آنچه که در پروسه‌ی ایجاد حزب بایستی دگرگون شود، پراکندگی ایدئولوژیک ـ سیاسی و سازمانی حاکم بر جنبش کمونیستی ما ست. تحقق وحدت آحاد جنبش کمونیستی اولین و ضروری‌ترین گام در جهت ایجاد حزب است. ما برروی مسئله وحدت جنبش کمونیستی تکیه و تأکید میکنیم، باین خاطر که بدون وحدت ایجاد حزب امری محال و غیرقابل تصور است. وحدت اما یعنی همگون شدن از نظر ایدئولوژیک ـ سیاسی و سپس یکی شدن از نظر تشکیلاتی. اگر این اصل را بپذیریم روشن است که فعالیت کمونیستها برای ایجاد حزب بایستی هم اکنون در سمت حل اختلافات ایدئولوژیک و سیاسی خویش جریان یابد. برهم زدن اوضاع فعلی که تجلی آن در تشتت ایدئولوژیک ـ سیاسی و تعدد در تشکیلات و مرکزیت جنبش است و حرکت به سمت وحدت ایدئولوژیک ـ سیاسی،

بقیه در صفحه ۲

درسهای تیر

یکربع قرن از روز تاریخی ۳۰ تیر ۱۳۳۱ میگذرد. در آن روز تاریخی توده‌های خلق برای بازگرداندن دولت ملی دکتر محمد مصدق، بخیابانها ریخته و با دستهای خالی با مشتهای گره کرده بمقابله با ارتش پرداخته و بالاخره پس از ساعتها مبارزه با ارتش و پلیس شاه و دادن دهها شهید، دربار ننگین پهلوی و اربابانش را مجبور به عقب نشینی کرده و پیروز گردیدند. دولت ملی دکتر مصدق در دو سالی که بر سر کار بود، توانسته بود صنایع نفت کشور را از دست امپریالیستهای انگلیسی خارج کرده و در زمینه‌هائی دیگر نیز در محدود کردن قدرت و نفوذ دربار پهلوی و اربابان انگلیسی اش گامهائی مثبت بردارد. قطع نفوذ و از بین رفتن قدرت دربار پهلوی و اربابانش یکی از خواستهای اساسی خلق ما از زمان اوان بروی کار آمدن دربار ننگین پهلوی بود. مصدق که توانسته بود در اواخر دهه‌ی بیست با طرح شعار ملی کردن صنایع نفت و پیگیری در راه اجرای آن، به یکی از خواستهای اساسی خلق ما جواب مثبت گوید، از پشتیبانی بیدریغ خلق برخوردار گردید و توانست رهبری مبارزات ضد امپریالیستی مردم ما را در دست گیرد و بدین ترتیب رهبری جنبش انقلابی خلق بعوض آنکه در کف با کفایت طبقه کارگر قرار گیرد، بدست بورژوازی ملی سپرده شد.

دربار پهلوی و اربابان انگلیسی اش از پیروزیهای خلق در مبارزه‌ی ضد امپریالیستی زخم برداشته و با طرح و اجرای توطئه بدنبال توطئه در صدد برانداختن دولت ملی مصدق و لگدمال کردن دستاوردهای مبارزه ضد امپریالیستی چند ساله خلق بودند. مصدق دریافته بود که دربار پهلوی کانون توطئه علیه خلق و دولت اوست و ارتش که شاه سمت فرماندهی کل آنرا بر عهده داشت مجری برنامه‌ها و اوامر ارتجاع حاکم است. از این رو تقاضای قرار گرفتن ارتش در زیر نظر دولت خود و برکناری شاه را از این مقام، آرزو نمود. اما مصدق درنیافت که اولاً: دربار پهلوی، این کانون توطئه علیه خلق، بایستی نابود شود و نه آنکه این یا آن زمینه خرابکاری او محدود گردد. ثانیاً: سلب مقام فرماندهی کل ارتش از شاه خائن نمیتواند هیچگونه تغییری در ماهیت ارتش ارتجاعی بوجود آورد. او بنا بر ماهیت، موضع و خواستهای طبقاتی خود نمیتوانست هم به اینها پی ببرد. زیرا که بورژوازی ملی با وجود مواضع ضد امپریالیستی اش، مبارزی قاطع و پیگیر نیست که بتواند خلق را بسوی آزادی کامل از قید و بند استعمار و ستم طبقاتی و ملی رهنمون گردد. و زمانی هم که شاه خائن با کناره‌گیری خود از مقام فرماندهی کل ارتش و واگذاری آن به دولت مصدق مخالفت کرد، مصدق بجای بسیج خلق برای برانداختن دربار پهلوی، استعفای خود از مقام نخست وزیری را به شاه ارائه داد. شاه و اربابانش سرمست از استعفای مصدق و با گماشتن قوام السلطنه به نخست وزیری، دست در انجام توطئه‌ی جدیدی برای سرکوب مبارزات رشد یابنده خلق و از بین بردن نتایج پیروزیهای خلق شدند. توده‌های خلق که از امپریالیسم انگلستان، دربار پهلوی و قوام السلطنه، سگ زنجیری امپریالیسم انگلستان و قاتل هزاران فرزند مبارز خلق تنفر فراوان داشتند و نتایج و ثمرات مبارزات چندین ساله خود را در خطر نابودی میدیدند، در روز سی ام تیر بپاخاسته و با دادن دهها شهید قهرمان و درهم شکستن قدرت ارتش و ارتجاع به پیروزی رسیدند. قیام توده‌ای سی ام تیر حاوی درسهای آموزنده‌ای برای خلق ما ست.

یکمین درس اینستکه تنها مبارزه‌ی انقلابی توده‌های وسیع خلق قادر به درهم شکستن بساط ارتجاعیون بوده و بدون تکیه بخلق، امکان پیروزی بر ارتجاع موجود نیست. زمانیکه توده‌های وسیع خلق برای احقاق حقوق خود بسیج گردند، هیچ نیروئی را امکان جلوگیری از پیروزی خلق نیست. در سی ام تیر ۱۳۳۱ توده‌های وسیع خلق که دستاوردهای مبارزات چندین ساله خود را در خطر از بین رفتن میدیدند، متحد و یکپارچه بپاخاستند. اگر در آن روز تاریخی، توده‌های وسیع خلق به مبارزه برنخاسته بودند و یا به مبارزه‌ای جدا از توده مردم و خواسته‌های عمیق او دست زده میشد، هیچگاه نمیتوانست پیروزی بکف آید. قیام سی ام تیر اساساً از آنجهت پیروز شد که توده‌های خلق به صحنه‌های پارلمانی و مذاکرات بعضی سران جبهه با دربار و به بی عملی و خانه نشینی رهبران رفرمیست حزب توده دل نبسته بلکه مصمم و متشکل برای رسیدن

بقیه در صفحه ۳

خلق را متحد، سازشکاران را منفرد، رژیم را سرنگون کنیم!

در چند ماهه‌ی اخیر حرکاتی از جانب برخی از دست نشاندگان بومی امپریالیسم در درون ایران مشاهده میشود که در موارد مشخصی خود را بصورت نامه‌ها و اعلامیه‌های "اعتراضی" عناصری چون بقائی‌ها نسبت بشرایط دیکتاتوری فاشیستی موجود در کشور و در مواردی بصورت برخی بگومگوها و طرح ریزیها نشان داده‌اند. این حرکات سیاسی که در حاشیه آن سفرهای پنهانی و آشکار مهره‌های مکاری نظیر امینی نیز بچشم میخورد، در ضمن اینکه بیان برخی کشمکشهای معین وابستگان بجناحهای امپریالیستی است و هدفی جز ادامه‌ی ستم و استثمار بر زحمتکشان میهن ما و حفظ سلطه‌ی امپریالیسم بویژه امپریالیسم آمریکا را با بعضی نقاشی‌های عوامفریبانه ندارد، در صورت ضعف و تزلزل عناصری کم و بیش با سابقه مبارزاتی میتواند در مسیر خود از برخی نارضایتیهای آنها استفاده کرده و آنها را بجرگه "مخالفتها" و "مبارزه" ضد دیکتاتوری خود بکشاند. چنین کشمکشهائی با توجه به آتمسفر انفجاری و بحران زده اقتصادی و سیاسی موجود در ایران، با توجه به رشد بیسابقه جنبش دمکراتیک مردم و بالاخره با توجه به درز و شکافهائیکه در اثر تضاد بر سر چگونگی چپاول مردم و تحکیم قدرت بین جناحهای هیأت حاکمه وابسته به امپریالیسم وجود دارند، امری چندان غیر قابل پیش بینی نبوده‌اند. منتهی از آنجائیکه میتواند ارزیابیهای نادرست از مجموعه این سروصداها و بگومگوها، جنبش مردم را به انحراف کشانیده و یا بخشی از آنرا به آلت دست این کشمکشها بدل نماید، لازم است به برخی از علل، اهداف و جوانب اصلی مسئله اشاره شود:

۱ ـ اوضاع عمومی جنبش مردم در عین پراکندگی و چندگانگی و در عین اینکه با شدت و حدت کم نظیری از طرف رژیم پهلوی این سگ زنجیری امپریالیسم آمریکا سرکوب میگردد، رو به رشد میباشد. اصلی ترین شاخص این مسئله پاگیری مبارزه طبقه کارگر، اعتراضات بحق دهقانان، مبارزه وسیع دانشجویان و روشنفکران انقلابی، مبارزه اقشار وسیع و متنوع خرده بورژوازی شهر و بورژوازی متوسط است. این رشد همه جانبه و چشمگیر جنبش خلق بر زمینه و بستر بحرانی صورت میگیرد که خود حاصل حکومت رژیم پهلوی بوده و همه وجوه زندگی خلق ما را بکام خود کشیده است. همه اقدامات رژیم در زمینه جلوگیری از این رشد عمومی مبارزه، نتایجی را ببار نیاورده‌اند و در مجموع میتوان وقوع جنبشهای عظیم توده‌ای ـ نظیر آنچه در خرداد ۴۲ بوقوع پیوست ـ را پیش بینی کرد. چنین شرایطی، جناحهائی از حکومت کمپرادور ـ فئودال پهلوی و اربابان امپریالیست اش را وادار میسازد که برنامه‌هائی "تازه" را برای مقابله با جنبش خلق علم کنند.

۲ ـ چگونگی خروج از بحران کنونی و مقابله با جنبش رو به رشد خلق، کشمکشهای درونی ارتجاع تا مغز استخوان سرسپرده ایران را تشدید نموده و "دعوا"های درونی آنرا که خود ناشی از برنامه‌ها و پاسخهای جناحهای معین امپریالیسم آمریکا ست از عمق به سطح کشانده است. کشمکشهای مزبور که بر سر چگونگی خدمت و سرسپردگی هرچه بیشتر به امپریالیسم جهانی و علی الخصوص آمریکا ست از یکسو با برخی از مانورهای رژیم نظیر آزاد کردن برخی از زندانیان سیاسی در چند ماهه اخیر و از سوئی دیگر با سفرهای عامل سرشناس و مهره خورده‌ای نظیر امینی و گفتگوهای او در پنتاگون

بقیه در صفحه ۳

درباره‌ی

«بیمه» کارگران

رژیم وابسته و سرسپرده ایران در همه زمینه‌های زندگی اجتماعی دشمن هار و آشکار طبقه کارگر میهن ما ست. هیچ موردی نیست که در آن منافع والای کارگران و سایر زحمتکشان ستمدیده میهن ما با منافع آزمندانه و ارتجاعی طبقات کمپرادور ـ فئودال ایران و رژیم پهلوی بمثابه نماینده این طبقات در تضاد نباشد و تصادم ننماید. یکی از این موارد که بطور واضح سیاستهای ضد کارگری رژیم وابسته به امپریالیسم را نشان میدهد، مسئله‌ی بیمه کارگران است. کارگران وطن ما سالهای متمادی است که بوسیله رژیم منفور پهلوی شیره جانشان کشیده میشود و در بدترین شرایط کار به تولید مشغول بوده و به موازات استثمار هرچه بیشتر از حداقل ابتدائی ترین حقوق خود نیز بی بهره‌اند. یکی از این ابتدائی ترین حقوق کارگران، استفاده از "مزایای" بیمه کار و بیماری میباشد. در شرایط حکومت رژیم وابسته به امپریالیسم اوضاع بیمه کارگران کشور ما بقدری درهم و نابسامان است که حتی خود "مسئولین" امور نیز گاهی اوقات مجبور به "اعترافات" تکاندهنده‌ای میشوند. از جمله اینکه همین بیمه‌ی قلابی کار و بیماری حتی قادر به پوشش تعداد قابل ملاحظه‌ای از افراد مردم نبوده و فقط بخش قلیلی از مردم کشور ما بیمه هستند. روزنامه کیهان در تاریخ ۲۰ بهمن ۵۵ به نقل از مدیرعامل صندوق تأمین اجتماعی مینویسد: "هم اکنون با اجرای مقررات تأمین اجتماعی یک میلیون و هشتصد هزار نفر از طبقات مختلف مردم بیمه شده‌اند". با توجه به اینکه رقم مزبور حتماً بیان قطعی و درست واقعیت موجود نیست، با یک محاسبه ساده مشاهده میشود که درصد بیمه عمومی برای مردم میهن ما با توجه به رقم بالا و کل تعداد مردم قریب ٦٪ میباشد یعنی از هر ۱۰۰ نفر حداکثر ٦ نفرشان بیمه میباشند. بدیهی است که در این محاسبه ساده، تفاوت عظیمی که بین موقعیت شهرنشینان و روستائیان نسبت بمسئله بیمه موجود دارد در نظر گرفته نمیشود و واقعیت حاکی از این است که مسئله بیمه برای اکثریت شکننده‌ی مردم میهن ما یعنی دهقانان حتی بصورت یک برنامه تبلیغی نیز از طرف رژیم طرح نمیباشد و در روستاهای ایران، میزان درصد بیمه شدگان قطعاً بمراتب کمتر است. مسئله دیگر اینکه رقم نامبرده بالا متعلق به مجموعه طبقات میباشد که در هر حال کارگرانی که با این رقم تعلق دارند، نسبت ناچیزی از یک میلیون و هشتصد هزار نفر را تشکیل میدهند. دلیل این مسئله نیز واضح است زیرا زمانیکه نرخ پرداختی ماهیانه‌ی بیمه برای کارگران ۷٪ درآمد آنان میباشد، تصور اینکه کارگری این امکان را داشته باشد که در شرایط رشد سرسام آور هزینه زندگی و مسکن و زمانیکه حقوق ناچیزش کفاف حداقل مایحتاج روزانه را نمیدهد، تازه ۷٪ از حقوق خود را نیز به بیمه پرداخت نماید، تصور دور از واقعیتی است. بعلاوه یک بررسی کوتاه از آنچه که بعنوان خدمات تأمین اجتماعی و بصورت اجرای طرح بیمه برای کارگران نام گرفته‌اند، نشان میدهد که حتی کارگرانی که بشکلی از طرف مؤسسات بیمه دولتی و خصوصی بیمه شده‌اند در مقابل پرداخت ماهیانه‌ی بیمه خود هیچگونه استفاده‌ای ندارند. نارضایتی کارگران از وضع "بیمه" کار و بیماری تا بدان حد شدید است که حتی روزنامه‌های رژیم نیز مجبور به اعتراف به آن گردیده‌اند و از جمله کیهان در ۲۹ آذر ۵۵ مینویسد: "کارگران از وضعیت کنونی حاکم بر درمان و بیمه خود ناراضی هستند و معتقدند که نه تنها بیمه باری از دوش آنان برنداشته بلکه دشواری‌های فراوانی برای آنان بوجود آورده است". آیا این یک اعتراف صریح رژیم به اوضاع نابسامان بیمه کارگران و نارضایتی شدید طبقه کارگر از این اوضاع نیست؟ چرا، این یک اعتراف بیشرمانه دستگاه حکومت پهلوی است. کیهان همین شماره مینویسد: "بیمه پزشکان را مکلف کرده است که نسخه‌ای که بیش از صد تومان هزینه دارو داشته باشد، بدست مریض ندهند و همین موضوع بهبودی بیماران را تحت الشعاع مسائل مالی قرار داده است". معلوم نیست آن کارگر ستمدیده‌ای که در اثر ابتلاء به بیماری قصد استفاده از "مزایای" بیمه خود را دارد و زمانیکه برای بهبود او داروهای معینی ضروری میباشند، در صورت گران بودن این داروها چکار باید بکند؟ واضح است که کارگر فقیر میهن ما هیچگونه امکانی ندارد که بتواند خود شخصاً اقدام به خرید داروهای گرانقیمت بنماید. روی این اصل مجبور است به نسخه بیمه تن در دهد و سرانجام پس از مدتی این در و آن در زدن از شدت بیماری در گوشه‌ای بیفتد و در کنار چشم همسر و فرزندان گرسنه اش جان بدهد. نفرت بر چنین رژیمی که مسبب این وضع است.

وضع درمانی کارگران بیمه شده در بیمارستانها و درمانگاههای بیمه هم تصویر دلخراشی را بدست میدهد. اول آنکه اصولاً تعداد بیمارستانها و درمانگاههائیکه به بیمه تعلق دارند و یا قراردادهائی با سازمان تأمین خدمات اجتماعی جهت پذیرش بیماران بسته‌اند، خیلی معدود است. دوم آنکه این بیمارستانها و درمانگاهها فاقد ابتدائی ترین وسائل درمانی بوده و بیشتر جنبه تبلیغاتی دارند تا درمان واقعی کارگران. تعداد تخت این بیمارستانها بطرز خجالت آوری کمبود بوده و اساساً کفاف مورد نیاز را نمیدهد. بطور مثال کیهان همان شماره مینویسد: "برای منطقه وسیعی مانند آذربایجان شرقی و غربی تنها یک بیمارستان دویست تختخوابی وجود دارد که بهیچوجه جوابگوی نیازهای کارگران این منطقه نیست". و این هنوز یک بخش ناچیز از همه اوضاع هلاکت بار کنونی میباشد. جنبه دیگر مسئله آنست که تازه کارگران بیمار پس از روزهای متوالی دوندگی در بیمارستان یا درمانگاهی بستری یا معاینه گردند، از نظر دارو و درمان مورد توجه قرار نگرفته و بالاخره اکثراً در گوشه بیمارستانها یا درمانگاههای مزبور یا چند روز پس از اخراج از آنها خواهند مرد. زیرا برای بیمه تفاوتی ندارد که کارگر مزبور به چه بیماری دچار است و چه داروئی را لازم دارد. بزعم آنان فعلاً باید داروئی را به کارگر داد تا شرش کم شود و پس از چند وقت مجدداً به سرکار رفته و برای سرمایه داران زالوصفت، سود ببار آورد. در این مورد کیهان همان شماره مینویسد: "داروخانه‌های این درمانگاهها وضع نابسامانی دارند و برای تمام بیماریها چند دارو و شربت شناخته شده دارند که برای تمام بیماریها تجویز میکنند". این است "مزایای" بیمه شدن کارگران در شرایط حاکمیت رژیم منفور و وابسته پهلوی. ننگ بر این رژیم باد.

علاوه بر اینها، اکثر بیمارستانها به بهانه‌های متعدد از پذیرفتن کارگرانی که قادر به پرداخت هزینه کلان درمان خصوصی نبوده و میخواهند از "مزایای" بیمه خود استفاده نمایند، خودداری میکنند. با این ترتیب آنها مجبورند با تنی بیمار و ناتوان و بخاطر یک لقمه نان، باز به سرکار بروند که حداقل بتوانند شکم خود و خانواده خود را حتی الامکان سیر نمایند و پس از چندی در نتیجه عدم امکان معالجه بکام مرگ فرو روند. بقول یکی از کارگران "در کارخانه‌ی ما تعداد کارگرانی که نیاز به بستری شدن و درمان در بیمارستان دارند، کم نیستند. در مراجعه به درمانگاه تخصصی و بیمارستان بسبب کمبود تخت بیمارستانی به آنان توجه نمیشود و یا با صدور یک گواهی توصیه میکنند که کارخانه کار سبکی به آنان رجوع کند.

بقیه در صفحه ۲

سرنگون باد رژیم کمپرادور ـ فئودالی شاه، سگ زنجیری امپریالیسم آمریکا

پیش بسوی . . . .

به سمت تشکل ومرکزیت واحد، اساسی ترین ومبرمترین وظیفه کمونیستها برای ایجاد حزب طبقه کارگر است. انجام این وظیفه اولا مستلزم استقرار وحدت جنبش کمونیستی وکارگری ایران و ایجاد حزب طبقه کارگر منجر خواهد گشت. ما در شماره یکم پیکار خلق به درستی بیان داشتیم که بدون وحدت، حزب پدیدار نخواهد گشت و اضافه نمودیم که وحدت بدون وجود خواست عمیق و اشتیاق وافر برای اتحاد صفوف پراکنده کمونیستی و اراده مبرم برای اتحاد، امکان پذیر نیست. خواست عمیق وحدت داشتن بدین معنی است که منافع پرولتاریا وخلق را مقدم بر منافع گروهی خویش بدانیم و با حرکت از آن، سکتاریسم وفرقه گرائی را که امروز در جنبش ما بیداد میکند، شدیداً به مبارزه طلبیم. خواست عمیق وحدت ملزم به درک صحیح مناسبات درون خلق یعنی مبارزه – وحدت است. منظور از مبارزه باید رسیدن به وحدت باشد نه کوبیدن وسیاه کردن نیروهای دیگر جنبش کمونیستی. خواست عمیق وحدت بدین معنی است که گروهها ودستجات مبارز دیگر را گردانی از ارتش خلق بدانیم و در حفظ وگسترش مناسبات رفیقانه با آنان بکوشیم. خواست عمیق وحدت یعنی توانائی به اتحاد با کسانی که فقط با ما در کلیه نکات اشتراک نظر دارند بلکه همینطور با کسانیکه در همه موارد با ما هم نظر نیستند. روشن است که خواست عمیق وحدت اگر با برنامه برای وحدت، با کوشش و مجاهدت خستگی ناپذیر جهت انجام آن دمساز نگردد، مثمر ثمر نخواهد بود. برای وحدت کردن باید برنامه داشت. در برنامه ای که کمونیستها برای وحدت باید ارائه دهند لازم است نکات اساسی که وحدت میتواند وباید روی آنان انجام گیرد، تبلور یابند ونکات غیرعمده بکنار گذارده شوند. ما مجاز نیستیم که مسئله وحدت جنبش کمونیستی را به حل کلیه مسایل مورد اختلاف موکول کنیم. چنین تصوری از مسئله وحدت خیالپردازی است. کسانیکه دنبال چنین وحدتی هستند عملا امر وحدت صفوف جنبش کمونیستی را تعلیق به محال میکنند. منشاء این پدیده در جنبش کمونیستی حاضر سکتاریسم است. سکتاریسم که در تکامل خود بطور اجتناب ناپذیر به لیبرالیسم واتحادهای غیراصولی منجر خواهد گشت. سکتاریسم ولیبرالیسم، دو وجه یک پدیده اند که بر حسب اوضاع وشرایط تکامل جنبش، یکی به دیگری تبدیل میشود. در دوره بعد از شهریور بیست، کمونیستها با برخورد لیبرالیستی به امر وحدت به اتحاد غیراصولی تن دادند و بجای حزبی کمونیستی، جبهه ی مؤتلفه بندی بنام حزب توده را بوجود آوردند. حاصل این "وحدت" وسرانجام اسف بارش، شکست جنبش خلق بود. امروز نهایت دیگر این جریان یعنی سکتاریسم در جنبش مشاهده میشود که میخواهد امر وحدت را بحل کلیه نکات ریز ودرشت مورد اختلاف منوط سازد. ولی همین سکتاریسم در پروسه ی ناکامی خویش، ندای دعوت به بازگشت یعنی به لیبرالیسم که بازتاب آن در جنبش کمونیستی ما "ائتلاف است" را سر داده است. مباحث درون جنبش کمونیستی باعتقاد ما بایستی به دور نکات اصولی وعمده انجام گیرد تا بتوان پروسه ی وحدت را بمثابه ضروری ترین گام در جهت ایجاد حزب تسریع نمود.

گفتیم که برای تحقق امر وحدت وایجاد یگانگی در صفوف جنبش کمونیستی، مقدمتاً باید بر انحرافات ایدئولوژیک غلبه کرد وجنبش را از نظر ایدئولوژیکی وحدت داد. ابزاری که در خدمت امر وحدت ایدئولوژیک – سیاسی قرار میگیرد، مبارزه مسلکی یا بعبارت دیگر مبارزه ایدئولوژیک میباشد. اگر ما امر وحدت کمونیستهای ایران را امری مقدس ووالا میشماریم، به این مسئله نیز آگاهیم که نیل به وحدت بدون انجام یک مبارزه ایدئولوژیک میسر نبوده وخود وحدت حاصل این مبارزه است. تشتت وپراکندگی در جنبش کمونیستی بمعنای آنستکه اجزاء جنبش از نظر ایدئولوژیک – سیاسی وسازمانی پدیده واحدی را تشکیل نمیدهند. تفاسیر متفاوت از مسایل انقلاب ایران و جنبش جهانی کمونیستی، مبین این است که تئوری مارکسیسم – لنینیسم بصورت واحد تبیین نمیگردد. زیرا اگر ایدئولوژی تعیین کننده سیاست است، سیاست بنوبه خود انعکاس ایدئولوژی است. تفاوت نظر در مسایل سیاسی وتئوریک انقلاب ایران ناشی از تفاوت نظر در برداشت ایدئولوژیک میباشد. بنابراین وحدت جنبش کمونیستی را ایجاد کردن در اولین گام یکی کردن برداشت ها از ایدئولوژی وتئوری عام مارکسیسم – لنینیسم ومسایل اساسی جنبش انقلابی میهن و جنبش جهانی کمونیستی است. مبارزه ایدئولوژیک باید به بلند کردن پرچم روشنی بیانجامد که در تحت لوای آن کلیه اجزاء جنبش کمونیستی ایران گرد آمده واز نظر مسلکی متحد گردند. مبارزه ایدئولوژیک باید خارائی ایدئولوژیک حزب آتی را در مبارزه علیه انحرافات حاضر ودر پاسخگوئی بمسائلی که زائیده پراتیک جنبش کارگری وانقلابی میهن ما هستند، تأمین نماید. در اینجا ذکر یک نکته ضروری است وآن اینکه ما طرفدار مبارزه ایدئولوژیک خلاق در ارتباط زنده با عمل ایم ومخالف با هر نوع درازگوئی روشنفکرانه وتئوری بافی بیهوده جدا از عمل. هر گروه یا سازمانی که از مبارزه ایدئولوژیک چنین برداشتی میکند، راهی بخطا می پیماید. مبارزه ایدئولوژیک با وجود اهمیت عظیم آن نباید به آنجا بیانجامد که گروهها ودستجات کمونیستی از پراتیک جنبش کارگری وانقلابی ایران منفک شوند. طرفداران تز مبارزه تئوریک ناب، عملا با گسستن پیوند میان تئوری وعمل، میان ایدئولوژی جنبش کارگری وخود جنبش، وحدتی را که بین تئوری وپراتیک توسط مارکسیسم – لنینیسم برقرار شده از میان برمیدارند. چنین رفتاری با جوهر مارکسیسم در تضاد است. مبارزه ایدئولوژیک میان کمونیستها جهت نیل بوحدت ایدئولوژیک صفوف جنبش کمونیستی باید در آتش پراتیک جنبش کارگری وانقلابی میهن مان غسل تعمید یابد وبا رجوع بواقعیت امواج جنبش به پاسخگوئی وحل نیازهای پراتیک جنبش بپردازد. مبارزه ایدئولوژیک هنگامی ثمربخش است که با پراتیک جنبش کارگری ترکیب شود. هر نوع برخورد دیگر از قبیل یکدوره مبارزه ایدئولوژیک – تئوریک صرف به دگماتیسم ویا توجه صرف به جنبش عملی بدون دامن زدن به مبارزه ایدئولوژیک وحل مسایل جنبش در پرتو تئوری، به رفرمیسم می انجامد. حاصل هر دو برخورد نادرست، گسست میان تئوری وعمل وسرمنشاء هر دو انحراف برخورد سوبژکتیویستی به تئوری وپراتیک، به مبارزه ایدئولوژیک ومبارزه عملی است. لنین گفت: "من بهیچوجه با تأکید بر ضرورت، لزوم واهمیت غول آسای کار تئوریک سوسیال دمکراتها نمیخواهم بگویم که این کار بایستی در رتبه اول یعنی مقدم بر کار عملی قرار گیرد وبطریق اولی نمیخواهم بگویم که فعالیت دومی باید تا انجام وخاتمه اولی به تعویق افتد. چنین استنتاجاتی را فقط تقدیس کنندگان "روش ذهنی گرائی در جامعه شناسی" ویا شاگردان مکتب سوسیالیسم تخیلی می توانند انجام دهند. بدیهی است که اگر وظایف سوسیالیستها در این دیده شود که "راههای تکامل دیگر" (بجز آنچه که حقیقتاً وجود دارد) در کشور جستجو گردد، بنابراین کار عملی آنوقت امکان خواهد داشت که فیلسوفهای نابغه، "راههای دیگر" را کشف کرده ونشان داده باشند وهمچنین آنوقت که این راهها کشف شده ونشان داده شده باشند، کار تئوریک خاتمه یافته وکار کسانی باید شروع شود که "سرزمین پدری" را از طریق "راههای جدید کشف شده" هدایت کنند. مسئله اما کاملا طور دیگری است اگر که وظایف سوسیالیستها در رهبری ایدئولوژیکی پرولتاریا ودر مبارزه واقعی او علیه دشمنان واقعی و حقیقی اش که مانعی در راه تکامل اجتماعی اقتصادی موجود میباشند، دیده شود. در اینصورت است که کار تئوریک وکار عملی بهم جوش خورده وتبدیل به یک فعالیت واحد میگردند، فعالیتی که سرباز قدیمی سوسیال دمکراسی آلمان، لیبکنشت آنرا با کلماتی اینگونه صائب ترسیم کرده است: بیاموزید، ترویج کنید، سازمان دهید. بدون کار تئوریک ذکر شده در بالا نمیتوان رهبر ایدئولوژیکی بود، همانطور که نمیتوان رهبر بود اگر که این فعالیت را با نیازهای مسئله دمساز نساخت ونتایج تئوری را در میان کارگران ترویج ننمود وبآنها برای متشکل شدن یاری نرسانید" (لنین – کلیات آلمانی، جلد اول، صفحه ۳۰۱).

این چنین است مضمون مبارزه ایدئولوژیک وفعالیت تئوریک کمونیستها برای استقرار وحدت صفوف جنبش کمونیستی و ایجاد حزب کمونیست ایران.

گفتیم که مبارزه ایدئولوژیک را بمثابه ابزار اصلی برای رسیدن بوحدت میبایستی در ارتباط با عمده ترین مسایل جنبش به پیش برد. ما در زیر این مسائل را که باعتقاد ما معیارهای وحدت بوده ووحدت نظر بر روی آنان شرط یکی شدن میباشد، مشخص کرده ومختصراً اهمیت آنها را توضیح میدهیم.

۱ – قبول مارکسیسم – لنینیسم – اندیشه مائوتسه دون بمثابه افکار هدایت کننده کمونیستهای ایران: مارکسیسم علم مبارزه طبقاتی پرولتاریاست. مارکسیسم جامد نیست بلکه تکامل یافته وباز هم تکامل خواهد یافت. لنین شاگرد وفادار مارکس وانگلس بود وبا توانائی خاص خود توانست مارکسیسم را تکامل داده وبه مرحله ی بالاتری برساند. لنینیسم، مارکسیسم عصر امپریالیسم وانقلاب پرولتاریائیست. استالین شاگرد وفادار لنین وادامه دهنده راه مارکس، انگلس ولنین بود. استالین توانست بر گنجینه ی مارکسیسم – لنینیسم بسیار افزوده وآنرا تکامل دهد. مائوتسه دون شاگرد وفادار لنین واستالین وادامه دهنده راه آنها بود. آموزشهای مائوتسه دون بر گنجینه ی مارکسیسم – لنینیسم افزوده وآنرا تکامل داده است. بنابراین قبول مارکسیسم – لنینیسم یعنی پذیرش ووفاداری به آموزشهای مارکس، انگلس، لنین، استالین ومائوتسه دون.

۲ – مرزبندی ومبارزه قاطع با رویزیونیسم مدرن، سوسیال امپریالیسم روس وعوامل او: رویزیونیسم مدرن خطر عمده در جنبش کمونیستی وکارگری است. رویزیونیسم مدرن، دشمن پرولتاریا، دشمن خلقها ودشمن انقلاب وسوسیالیسم است. لذا مبارزه علیه امپریالیسم بدون همراه بودن با مبارزه علیه رویزیونیسم مفهومی نخواهد داشت. شوروی کنونی، کشوری است امپریالیستی. سوسیال امپریالیسم روس بمانند تمام امپریالیستهای دیگر دشمن پرولتاریا، دشمن خلقها ودشمن انقلاب وسوسیالیسم است. لذا مبارزه با سوسیال امپریالیسم بخشی تفکیک ناپذیر از مبارزه ضد امپریالیستی است وهرگونه سازش وچشم امید داشتن بآن عملی است ضد انقلابی ونابخشودنی. کلوپهای رویزیونیستی دست نشانده ای بمانند دارودسته ارتجاعی کمیته مرکزی حزب توده، دست دراز شده ی سوسیال امپریالیسم روس در جنبش پرولتاریا وخلقهای ستمدیده اند. حزب توده امروزه شبکه ی جاسوسی تزارهای نوین است که [illegible] جنبش خلق ما را زیر سیطره سوسیال امپریالیسم روس ببرد، میهن ما را مستعمره ی این امپریالیسم نوخاسته نمود وپرولتاریای میهن ما را خدمتگذار همیشگی بورژوازی کند. لذا حزب توده امروزی هم خائن ملی است وهم خائن طبقاتی وهرگونه کوتاهی در مبارزه علیه او مفهومی جز پشت پا زدن به منافع پرولتاریا وخلقهای ایران ندارد.

۳ – مرزبندی ومبارزه قاطع با تروتسکیسم: تروتسکیسم دست دراز شده ی امپریالیستها وسازمانهای جاسوسی آنها در جنبشهای کارگری است. هدف تروتسکیسم چیزی جز تفرقه افکنی وانشعاب در جنبشهای دمکراتیک وضد امپریالیستی وجنبشهای کارگری وسوق دادن آنها به کانال منافع امپریالیستها نیست. لذا هرگونه کوتاهی در مبارزه علیه تروتسکیسم مفهومی جز راه دادن به سازمانهای جاسوسی امپریالیستها در جنبشهای کارگری وضد امپریالیستی وپشت پا زدن به منافع پرولتاریای جهان وخلقهای ستمدیده ندارد.

۴ – قبول مرحله انقلاب ایران بمثابه انقلاب دمکراتیک نوین: رژیم حاکم بر ایران رژیمی است سرسپرده وعامل امپریالیسم آمریکا. این رژیم حافظ منافع امپریالیستها، بورژوازی کمپرادور وملاکان ارضی است. سرنگونی رژیم طبقات ارتجاعی حاکم، بیرون راندن کامل امپریالیسم واستقرار جمهوری دمکراتیک خلق نخستین ومبرمترین وظیفه ای است که در برابر خلق میهن ما قرار دارد. هرگونه عدول از این امر مقدس ویا تقلیل این وظیفه چیزی نیست جز تلاش برای منحرف نمودن هدف وسمت انقلاب ایران وضربه زدن بآن. وظیفه این انقلاب حل تضاد بین کار وسرمایه نبوده ودر نتیجه انقلابی سوسیالیستی نمیباشد. ضامن تحقق وظایف انقلاب میهن ما، رهبری انقلاب توسط حزب کمونیست میباشد که با استقرار جمهوری دمکراتیک خلق جامعه را به سوسیالیسم وکمونیسم رهنمون خواهد شد.

۵ – پذیرش مبارزه مسلحانه توده ای بمثابه یگانه راه انقلاب ایران: برانداختن رژیم کمپرادور – فئودالی کنونی امکان پذیر نیست مگر از طریق مبارزه مسلحانه توده ای در تحت رهبری حزب کمونیست. انقلاب امر توده های میلیونی خلق است وبدون شرکت توده های خلق نمیتواند پیروز گردد. هرگونه بی توجهی به امر مبارزه مسلحانه توده ای وایجاد این توهم که گویا میتوان جز از طریق قهر، رژیم کمپرادور – فئودالی را سرنگون ساخت چیزی جز خلع سلاح کردن خلق در برابر ارتجاع تا بدندان مسلح نیست. وهرگونه بی توجهی باین امر که توده های خلق بایستی آگاه، بسیج ومتشکل برای پیشبرد انقلاب مسلحانه گردند وایجاد این توهم که گویا میتوان با مبارزه مسلحانه جدا از توده ها آنها را بمبارزه وانقلاب جلب کرد ویا انقلاب را بسرانجام رسانید چیزی نیست جز بی توجهی به نقش توده ها وبی اعتمادی به آنها.

۶ – قبول ایجاد حزب بمثابه وظیفه مرکزی کمونیستهای ایران: ما خواهان حزبی واقعاً کمونیستی هستیم، نه حزبی از قماش حزب توده. حزبی که قادر باشد با جمعبندی از تجارب مثبت ومنفی هفتاد ساله جنبش کارگری وکمونیستی میهن ما وبا تکیه به ارثیه گرانبهای جنبش کمونیستی بین المللی، مارکسیسم – لنینیسم را بر شرایط کشور ما تلفیق داده وتئوری مشخص انقلاب ایران را تدوین نماید. حزبی که از اپورتونیسم ورفرمیسم تاریخی حزب توده مبری باشد واز همان ابتدا پرچم انقلابی کمونیسم را در پهنه کشورمان برافرازد ودر دست گرفتن قدرت سیاسی را از طریق انقلاب در سرلوحه ی برنامه خود قرار دهد. حزبی که مسلح بایدئولوژی پرولتاریا بوده وپیشاهنگ متشکل طبقه کارگر باشد نه اینکه بمانند حزب توده هرکسی را با هر ایدئولوژی در خود بپذیرد وچون "حزب توده ایران، حزب طبقات زحمتکش یعنی کارگران، دهقانان، پیشه وران وروشنفکران آزادیخواه" باشد (مرامنامه حزب توده، مصوبه کنگره دوم). حزبی که پیوند تئوری با عمل را برقرار ساخته، اسلوب انتقاد وانتقاد از خود را بکار بسته وبا توده های میلیونی خلق ارتباط فشرده برقرار سازد. وبالاخره حزبی که از حزب کمونیست ایران بمثابه معلم مثبت واز حزب توده بمثابه معلم منفی بیاموزد.

مجموعه ی نکات فوق در عین اینکه پلاتفرم پیشنهادی ما جهت وحدت بین سازمانها وگروههای مارکسیستی – لنینیستی میباشند وبر روی آن پافشاری داریم ولی بهیچوجه مدعی آن نیستیم که عاری از هرگونه کمبودی بوده وانتقادی بر آن وارد نیست. بنابراین انتظار داریم که این طرح از طرف سایر تشکلهای مارکسیستی – لنینیستی با دید انتقادی مورد ارزیابی قرار گیرد وما با کمال دقت وعلاقه نظرات آنها را در اینمورد تعقیب نموده وبحث رفیقانه بر سر مسایل مورد اختلاف احتمالی به پیش خواهیم برد ودر صورت اصولی بودن انتقاد، آنرا صمیمانه خواهیم پذیرفت.

بدیهی است که کمونیستها موظفند در حین پیشبرد مبارزه ایدئولوژیک برای نزدیکی وهمگونی نظریات خود وسرانجام یکی شدن، در عرصه پراتیک دست به یک سلسله همکاریها در مواردی که کارکرد مشترک (در صورتیکه منجر به عدول از اصول نگردد) روی آنان امکان پذیر هست، بزنند. بنظر ما مواردی چون تبادل وانتقال تجربه، کمکهای گوناگون به یکدیگر، ترجمه وچاپ مشترک متون مارکسیستی – لنینیستی، بررسی مشترک در مورد ساخت جامعه ایران، سازماندهی مبارزاتی مشترک مانند: [illegible] ومبارزه با عوامل "ساواک" و . . . . زمینه هائی از این همکاری میتوانند باشند. پشتیبانی سازمانها وگروههای مارکسیستی – لنینیستی از یکدیگر در برابر حملات، تهمتها وشایعه پراکنیهای رژیم وعمال امپریالیسم، سوسیال امپریالیسم روس [illegible] حزب توده و "کمیته مرکزی"، وتروتسکیستها یکی از اصول مبارزاتی است که هر تشکل مارکسیستی – لنینیستی بایستی خود را موظف به انجام آن بداند. بنظر ما شرکت در عمل مشترک امکان خواهد داد که برای حل مسائل مورد اختلاف نزدیکی بیشتر حاصل گردد. مبارزه مشترک زمینه را برای نزدیکی تشکلات وتوسعه مناسبات رفیقانه بین آنان آماده میسازد واز اینرو مبارزه ایدئولوژیک را ثمربخش تر خواهد نمود. ما به وحدت کمونیستهای ایران در یک تشکیلات واحد امید فراوان بسته ایم. ما امید است آرزوی که کلیه کمونیستهای ایران در یک صف متحد، پرچم رزم پرولتاریای ایران را به اهتزاز آرند.

درباره ی بیمه . . . .

مگر در یک کارخانه چند رشته کار سبک موجود است که باین قبیل کارگران ارجاع شود" (مجله رستاخیز کارگران شماره دهم). اینست استفاده ما از "مزایای" بیمه در شرایط حاکمیت رژیم شاه، این سگ زنجیری امپریالیسم آمریکا. ننگ بر این مرتجعین باد. با یک توصیه به سرمایه داران مرتجع ووابسته بیگانه که مسئله حل نمیشود. مگر دل سرمایه دار بحال کارگر بیمار میسوزد که او را باصطلاح بکار سبک بگمارد؟ سرمایه دار هدفش کسب سود است. حال که کارگر مریض است وقادر بکار نمیباشد، او را اخراج نموده واز خیل بیکارانی که روزها وماهها در جستجوی کار سیری میکنند، استخدام می نماید.

اینها فقط جوانبی از اوضاع "بیمه مستقیم" کارگران است یعنی بیمه ای که فقط بخود کارگران تعلق میگیرد و "مزایای" آن به خانواده ما آنان نمیرسد. چنانچه کارگر رنج کشیده ای بخواهد همسر وفرزندانش را نیز بیمه نماید بایست علاوه بر پرداخت ماهیانه بیشتر ضمناً هر بار در جریان استفاده ی افراد خانواده از بیمه مزبور، مبالغی از مخارج درمانی را نیز شخصاً پرداخت نماید که در غالب موارد از عهده اش خارج میباشد. با توجه به اینکه مسئله بیمه کارگران هدفی جز تبلیغ باصطلاح "خدمات" رژیم وغارت بخشی از درآمد ناچیز کارگران توسط صاحبان شرکتهای بیمه را ندارد، مشخص است "مزایا"ئی که باین ترتیب نصیب همسر وفرزندان کارگران میگردد علاوه بر غارت مقدار دیگری از دستمزد کارگران از بابت حق بیمه ومبالغی از مخارج دارو ودرمانی، همان "مزایا"ئی است که نصیب خود کارگران گردیده است. بعنوان نمونه در کیهان ۲۵ خرداد ۵۵ در اینمورد از قول کارگری میخوانیم: "دختر مسمومم را شب به بیمارستان راه نمیدادند زیرا بنا بادعای مسئولین درمانگاه، درمانگاه شبانه روزی حمید روزها بیمه است نه شبها". بدیهی است که کلیه بیمارستانها همیشه حاضر به پذیرفتن کله گنده ها وپولداران میباشند، منتهی آنوقت که صحبت بر سر درمان یک کارگر یا فردی از خانواده ما واست، به هزار دلیل یا او را از بیمارستان بیرون میرانند ویا آنقدر او را ول مینمایند که مجبور شود در صورت تهیه مقادیر هنگفتی جهت معالجه یک بیماری ساده بشکل خصوصی در بیمارستانهای عمومی بستری گردد وگرنه در انتظار فرارسیدن مرگ روزشماری کند. وروشن است که بندرت میتواند اتفاق افتد که کارگری بتواند حتی مخارج یک روز بستری خصوصی در بیمارستانی را بپردازد.

واقعیت دردناک زندگی کارگران میهن ما نشان میدهد که بعلت وجود رژیم سرسپرده شاه، آنها از کلیه حقوق ابتدائی محروم گشته اند وبهداشت وبیمه نیز یکی از آنهاست. در کشوری که همه ی شئون زندگی اجتماعی اش بوسیله مشتی زالوصفت وابسته به امپریالیسم تعیین میگردد وهمه امور بخاطر منافع یک عده ی قلیل سرمایه دار وابسته وفئودال مرتجع میچرخد، در چنین کشوری توقع استفاده از مزایای واقعی بیمه یک خیال پردازی کودکانه است. کارگران وطن ما را که حتی در مقابل پرداخت وجوه [illegible] حداقل مزایای درمانی استفاده نمیتوانند بکنند ودر مقابل هیچگونه بیماری یا عوارض ناشی از کار [illegible] مصون نیستند، نمیتوان با بوق وکرنای تبلیغاتی فریب داد. آنان فشار اجحافات وظلم [illegible] حاکمه را بر روی پوست وگوشت خود احساس میکنند. کارگر ستمدیده ی ایران فقط در شرایطی که نظام پوسیده ووابسته کنونی سرنگون گردد وبر ویرانه های آن جمهوری دمکراتیک خلق برقرار گردد، خواهد توانست از مزایای واقعی بیمه استفاده نموده ودر مقابل عوارض ناشی از بیماری وتصادفات در حین کار مصون بماند. دلیل این امر نیز واضح است چون در شرایط دمکراسی توده ای این طبقه کارگر است که خود رأساً همه امور زندگی اجتماعی را میچرخاند وفقط او است که حافظ منافع خود وهمه ی خلق میباشد. برای رسیدن به این آینده باشکوه طبقه کارگر قبل از هر چیز به حزب کمونیست خود نیاز دارد. زیرا تنها وتنها تحت رهبری چنین حزبی است که میتوان رژیم مرتجع پهلوی را سرنگون کرد ونفوذ امپریالیسم را قطع نمود. مجاهدت کمونیستهای ایران ووحدت راستین آنها فقط منجر به ایجاد چنین حزبی است که [illegible] ارتش توده ای رژیم طبقات ارتجاعی حاکم را سرنگون کرده وبا استقرار جمهوری دمکراتیک خلق، به همه مصائب طبقه کارگر ایران وسایر اقشار وطبقات خلقی پایان بخشد.

درسهای ۰۰۰۰

بخواست خود با مشتهای گره کرده بخیابانها ریخته و به نبرد انقلابی و رودررو با ارتجاع برخاستند. خاطره‌ی کفن‌پوشان مبارزی که جان بر کف از شهرستانها روانه‌ی تهران شدند هرگز فراموش نخواهد شد. در این روز تاریخی توده‌های خلق از رهبران بی‌کفایت خود جلو افتادند و اگر این نمیشد، حماسه‌ی سی ام تیر آفریده نمیشد. درحالیکه توده‌های خلق در خیابانهای تهران با سربازان ارتش شاه به نبرد پرداخته و ده‌ها شهید میدادند، اکثر سران جبهه‌ملی هنوز دل به مذاکرات با دربار و قانع کردن شاه خائن به "سلطنت و نه حکومت" بسته بودند و رهبران اپورتونیست و نالایق حزب توده نیز کلامی بر مبنای ضرورت شرکت در قیام بیان نکرده بودند. اما توده‌های ساده حزب توده و جبهه‌ملی که ثمرات مبارزه چندین ساله‌ی خود را در خطر میدیدند، علیرغم نظرات پاسیو رهبران خویش و بدون تسلیم شدن در مقابل آنان بمیدان مبارزه‌ی مشترک آمدند و بدینترتیب خون جبهه‌ای و توده‌ای در کنار هم و بدست رژیم وابسته شاه ریخته شد.

آری توده‌های وسیع خلق در این روز تاریخی، متحد و یکپارچه با عزمی راسخ و بیهراس از مرگ، گام برداشتند و به رهبران نالایق خود نشان دادند که پیروزی را تنها در میدان نبرد متحد و با بسیج توده‌های وسیع خلق میتوان بدست آورد.

دومین درس اینستکه برای رهبری مبارزات خلق و رهنمون شدن آن به پیروزی و حفظ دستاوردها و پیروزیهای خلق، وجود حزب کمونیست ضروری است. در زمان قیام توده‌ای سی ام تیر در رأس جنبش ما نه تنها حزب کمونیست وجود نداشت بلکه مشتی بورژوا و خرده بورژوا توانسته بودند جنبش ما را در زیر چتر خود درآورند و درست از همین جهت هم بود که دستاوردهای مبارزات چندین ساله‌ی خلق و پیروزی قیام سی ام تیر نتوانست حفاظت گردد و رشد و عمق یابد. در آنزمان توده‌های وسیعی و اساساً زحمتکشان شهری بسیج شده و خواهان مبارزه‌ای قاطع با ارتجاع بودند. ولی رهبران جبهه‌ملی و حزب توده از ترس آنکه مبادا شعله‌های خشم توده‌های خلق "خشک و تر" را با هم بسوزاند و یا برخاستن رهبران شایسته و انقلابی ای بمانند حیدرخان عمواوغلو از میان توده‌های خلق، بساط این رهبران رفرمیست و ناشایست نیز برچیده شود، در بسیار موارد مانع رشد و گسترش مبارزات خلق و برنده شدن آنها میگردیدند. رهبران جبون و اپورتونیست حزب توده نه تنها خود در قیام سی ام تیر شرکت نکردند بلکه توده‌های حزبی را نیز دعوت به شرکت در قیام ننمودند. این بی مایگان سیاسی تنها زمانی لب در دفاع از قیام گشودند که ساعتها از آغاز قیام و حتی شرکت توده‌های حزبی در آن که منتظر دستور "رهبران" نشده بودند، میگذشت و قیام در آستانه پیروزی بود.

قیام سی ام تیر به پیروزی رسید ولی از آنجائیکه جنبش ما محروم از رهبری راستین انقلابی بود، دیری نگذشت که دستاوردها و پیروزیهای خلق لگدمال دشمنان خلق شد و حاکمیت امپریالیستها و دیکتاتوری محمدرضاشاهی مجدداً برقرار گردید.

سومین درس اینستکه محدود ساختن دایره قدرت طبقات ارتجاعی کافی نیست بلکه بایستی آنها را از قدرت برانداخت و تا نابودی کامل استثمار و ستم طبقاتی و ملی، مبارزه علیه آنها را با قاطعیت ادامه داد. در آنزمان نه رهبران جبهه‌ملی و نه رهبران حزب توده، هیچکدام در اندیشه برانداختن ارتجاع از مسند قدرت نبودند. رهبران جبهه نه تنها مخالف سلطنت نبودند بلکه مدافع آن نیز بودند. خواست آنها تنها محدود کردن قدرت شاه بود که بایستی "سلطنت کند و نه حکومت". آنها بعیان میدیدند که دربار پهلوی، کانون توطئه علیه خلق و دولت ملی دکتر مصدق و دست دراز شده‌ی امپریالیسم انگلستان در ایران است. ولی با تمام این احوال خلق را برای برانداختن آن بسیج نمیکردند. و بمراتب بدتر اینکه در روز سی ام تیر ۱۳۳۱ در هنگامیکه قوای ارتش یکی پس از دیگری شکست خورده و عقب نشینی میکرد و توده‌های قیام کننده برای سرنگون ساختن دربار پهلوی بسوی کاخ محمدرضاشاه بحرکت درآمده بودند، این رهبران مذاکرات پارلمانتاریستی مانع از پیشروی خلق بسوی دربار شدند. رهبران رفرمیست حزب توده نیز هیچگاه خلق را برای سرنگونی طبقات ارتجاعی حاکم بسیج نکردند. در برنامه‌ی حزب توده نیز هیچگاه مبارزه برای سرنگونی طبقات ارتجاعی حاکم گنجانیده نشد. و بمراتب بدتر اینکه در سالهائیکه جنبش خلق در آذربایجان و کردستان به اوج خود رسیده و سایر نقاط ایران نیز چون انباری از باروت و آماده‌ی انفجار و نابود ساختن ارتجاع حاکم بود، این رهبران کرسیهای پارلمان به سازش با قوام السلطنه و شرکت در دولت او دست زدند و او را در سرکوب مبارزات کارگران جنوب یاری رسانیدند.

برخلاف تمام تبلیغات و امیال رهبران رفرمیست آنروز، توده‌های خلق در سی ام تیر آماده برای برانداختن دربار پهلوی بودند. ولی افسوس که در رأس جنبش ما حزب راستین طبقه کارگر قرار نداشت که بتواند توده‌های خلق را به پیروزی در واژگون ساختن طبقات ارتجاعی حاکم و استقرار جمهوری دمکراتیک خلق رهنمون گردد. در سی ام تیر ۱۳۳۱ ارتجاع ضربه خورد و دامنه‌ی قدرت اش محدود شد ولی از کار نیفتاد و نابود نشد و از همین جهت توانست مدتی بعد ضربه‌ی خیانتکارانه‌ی خود را بر جنبش ما زده و حاکمیت مجدد امپریالیسم را برقرار سازد.

چهارمین درس اینستکه بدون وحدت کارگران و دهقانان در تحت رهبری و هدایت داهیانه‌ی حزب کمونیست، امکان پیروزی انقلاب در میهن ما نیست. قیام توده‌ای سی ام تیر پیروز شد ولی پیروزی این قیام بمعنای پیروزی انقلاب نبود و نمیتوانست هم باشد. زیرا حزبی کمونیستی در رأس جنبش ما قرار نداشت و وحدت کارگران و دهقانان تحقق نپذیرفته بود. دهقانان میهن ما از ستم و استثمار فئودالی رنج میبردند و خواهان تغییر مناسبات کهنه در روستاها بودند و هستند. ولی از جانب نیروهای ضد امپریالیستی آنزمان هیچگاه توجه لازم به امر دهقانان نگردید. جبهه‌ملی و رهبران آن از یکسو بدلیل تمایلات بورژوازی ملی و محافظه‌کارانه‌ای که نمایندگی میکردند بنا بر موضع طبقاتی خود نمیتوانستند بمسئله دهقانان بدیده‌ی انقلابی نگریسته و با برنامه‌ای انقلابی در صدد تغییر مناسبات در روستا برآیند و از سوی دیگر بسیاری از آنها خود باشکال متفاوت در استثمار دهقانان دست داشتند. برنامه جبهه‌ملی در نهایت حدش برنامه‌ای کاملاً رفرمیستی و بی ثمر بود که نمیتوانست و نتوانست دهقانان را که نیروی عمده انقلاب در جوامع نیمه مستعمره – نیمه‌فئودال هستند بسیج و متشکل سازد و از جبهه ملی با ماهیت و مواضع بورژوائی اش نیز جز این نمی بایست انتظاری بود. حزب توده نیز فاقد برنامه‌ای انقلابی در مورد مسئله‌ی دهقانی بود. توجه حزب توده اساساً به شهرها معطوف بود و اگر در این یا آن نقطه روستائی نیز گاهی نیمچه فعالیتی انجام میگرفت از یکطرف بی نهایت اندک و محدود بود و از طرف دیگر کاملاً رفرمیستی و عاری از موازین و روحیه انقلابی. حزب توده هیچگاه به امر انقلاب فلاحتی نیندیشید و به نقش دهقانان در انقلاب میهن ما پی نبرد و از آنجهت که رهبران رفرمیست و جاه‌طلب آن هیچگاه در فکر و اندیشه انقلاب نبودند نمیتوانستند هم به این امر پی ببرند. نتیجتاً آن شد که در تمام مدت آن زمانهای مناسب هیچگاه روستاهای ایران به صحنه اصلی مبارزه تبدیل نشدند و دهقانان میهن ما به مبارزه سیاسی جلب نگردیدند.

در سی ام تیر ۱۳۳۱ ارتجاع در زیر ضربات توده‌های شهرنشین و بخصوص زحمتکشان مجبور به عقب نشینی شد. ولی عدم تحقق امر وحدت کارگران و دهقانان در تحت رهبری حزب کمونیست، بعنوان ضعفی بزرگ در جنبش ما همچنان باقی ماند و در نتیجه بهنگام انجام توطئه‌ی خائنانه ارتجاع در مدتی بعد، روستاها نتوانستند به صحنه اصلی مبارزه ضد ارتجاع حاکم تبدیل گردند.

و پنجمین درس اینستکه در قبال قهر ارتجاعی، یگانه راه توسل بقهر انقلابی است. قهر ارتجاعی را با تظلم خواهی و توسل به شیوه‌های مسالمت آمیز نمیتوان درهم شکست. ارتجاع را که تمامی دستگاههای قهری را برای سرکوب خلق در اختیار دارد نمیتوان از طریق پارلمانتاریسم برانداخت. در سی ام تیر ۱۳۳۱ توده‌های خلق بقهر متوسل شدند و از طریق اعمال همین قهر نیز بود که توانستند بر ارتجاع حاکم و نماینده آن، دربار پهلوی ضربه وارد سازند. سران جبهه‌ملی و رهبران حزب توده پارلمانتاریستها و رفرمیستهائی بیش نبودند که نه تنها قهر انقلابی توده‌ای را تبلیغ نکردند بلکه از توسل توده‌ها بقهر نیز جلو میگرفتند. در آستانه‌ی سی ام تیر ۱۳۳۱، در حالیکه سران جبهه‌ملی و رهبران حزب توده همچنان دل به مذاکرات پارلمانتاریستی بسته بودند، توده‌های خلق کفن برتن پوشیده و آماده برای برخورد قهرآمیز با دربار پهلوی میشدند. قیام کنندگان سی ام تیر اسلحه نداشتند و مسلح نبودند ولی با هرآنچه که در اختیار داشتند به نبرد با ارتش مجهز شاه پرداختند و قهر ارتجاعی را با اعمال قهر انقلابی درهم شکستند. قیام سی ام تیر، مبارزه قهرآمیز توده‌ای بود ولی مسلحانه نبود. این مبارزه هرچند که مسلحانه نبود ولی مبارزه‌ای بود که از سطح رهبران جبهه‌ملی و حزب توده بسیار فراتر بود و این رهبران بجای قرار گرفتن در رأس آن، لنگ‌لنگان از پی اش حرکت میکردند. قیام سی ام تیر نمیتوانست مسلحانه هم باشد چونکه رهبران رفرمیست جنبش، نه ایده‌ی ضرورت مبارزه مسلحانه را بدرون توده‌ها برده و نه در نتیجه در مسلح ساختن توده‌ها حرکتی کرده بودند. این ضعف قیام کنندگان نبود که مسلح نبودند، این ضعف رهبران بود که نه تنها با مبارزه مسلحانه بلکه با اعمال هر نوع قهری مخالف بودند. قیام توده‌ای سی ام تیر ۱۳۳۱ از طریق اعمال قهر انقلابی پیروز شد. ولی عدم وجود حزب کمونیست، وجود رهبری اصلاح طلب و پارلمانتاریست بر رأس جنبش و در نتیجه رهنمون نشدن توده‌ها به سرنگونی قهری ارتجاع حاکم، عدم وجود وحدت بین کارگران و دهقانان و مسلح نبودن خلق عواملی بودند که سبب شد تا امپریالیسم و عوامل بومی اش با تجدید قوا به جنبش ما یورش وحشیانه برده و دستاوردهای مبارزات خلق و از جمله دستاورد قیام پیروزمند سی ام تیر را لگدمال کنند.

یکربع قرن از قیام تاریخی و شکوهمند سی ام تیر ۱۳۳۱ و از روزیکه توده‌های خلق، پوزه‌ی دربار ننگین پهلوی و اربابانش را بخاک مالیده و توطئه‌های آنها را عقیم گذاردند، میگذرد. ما در یادبود از این قیام پیروزمند و تجلیل از شهدای پاکباز خلق در این روز، موظف به آموختن از درسهای آن هستیم. خاطره‌ی این روز بزرگ و شهیدان قهرمان اش و همچنین درسهای آن جاویدان است.

خلق را ۰۰۰۰

و سعدآباد و هایهوی مهره‌هائی دیگر بمانند او و بالاخره با جنجالها و عوامفریبی های دار و دسته کارتر در مورد "حقوق بشر" همراه میباشد. هدف همه‌ی این تمهیدات، حفظ قدرت امپریالیسم خصوصاً آمریکا در ایران و منطقه، جلوگیری از ضربه‌پذیری آن بوسیله جنبش و در آخرین تحلیل سرکوب مردم بوسیله راهها و متدهای مختلف میباشد.

۳– در چنین شرایطی کوششهای دار و دسته خائن کمیته مرکزی حزب توده برای به بیراهه کشانیدن جنبش خلق افزایش یافته و او که با همه توان در صدد کشانیدن مبارزه خلق بزیر پرچم سیاه و ضد انقلابی ابرقدرت روس است به جنب و جوش بیشتری افتاده است. دار و دسته ارتجاعی کمیته مرکزی که در رشد و گسترش و پیروزی جنبش خلق نه تنها سرنگونی طبقات ارتجاعی حاکم و قطع نفوذ اربابان امپریالیستی رژیم شاه بلکه مرگ خود و قطع غارتگریهای سوسیال امپریالیسم روس را نیز میبیند، سخت در تلاش است که جنبش آزادیخواهانه خلق ما را از مسیر خود منحرف نموده و براه سازش با جناحهائی از طبقات ارتجاعی حاکم سوق دهد. کشمکشهای درونی هیأت حاکمه ایران نور امیدی در دل این خیانتکاران افکنده تا در سازش با جناحهای درون "هیأت حاکمه" به توافقهائی برای سرکوب و فریب خلق به شیوه همدستی قوام السلطنه – رادمنش بهنگام سرکوب مبارزات کارگران جنوب، بپردازند.

۴– اوضاع و شرایط کنونی، برخی از نیروها و عناصر بینابینی را که سالهای سال مهر سکوت در برابر خیانتها و جنایتهای رژیم دست نشانده شاه را بر لب زده و زندگی آرام و مرفه‌شان را به مبارزه‌ی سخت و رودررو ارجحیت داده‌اند، به جست و خیز واداشته است. این نیروها و نمایندگان سیاسی آنها نظیر سنجابی ها و شاپور بختیارها که باز با پرچم ژنده‌ی "شاه باید سلطنت کند نه حکومت" بمیدان آمده‌اند و خواهان اجرای قانون اساسی و فعالیت در چارچوب پارلمانتاریسم گردیده‌اند، در صورت ادامه این نظرات و روش راست روانه، حتی اگر در شرایط کنونی تبدیل به اهرمهای برنامه های جناحهای امپریالیستی نگردند، حداقل با پراکندن تخم نظرات راست روانه و سازشکارانه‌ی خود، خطرات مهمی را برای جنبش ما ببار آورده، سمت و هدف اصلی ضربه‌ی آنرا نادرست جلوه داده و خلق را به مسلخ جناحهائی از ارتجاع حاکم میکشانند.

موضع انقلابیون واقعی ایران و در رأس آنان کمونیستهای وطن ما نسبت به این جریانات و مانورها باید چگونه باشد؟ انقلابیون واقعی وطن ما براین حقیقت سخت ایمان دارند که رهائی کشور ما از یوغ امپریالیسم و فئودالیسم و زمینه‌گذاری بسوی سوسیالیسم و کمونیسم تنها از طریق سرنگونی قهری رژیم طبقات ارتجاعی کمپرادور – فئودال و وابسته به امپریالیسم انجام می پذیرد و نه چیزی جز آن. تنها و تنها نیروئی که قادر است به همه معضلات و دردهای جامعه ما پایان داده و با جراحی سرطان ۲۵۰۰ ساله‌ی موجود همه دروازه های سعادت و خوشبختی را بروی مردم بگشاید، خود توده های مردم زحمتکش میباشند و بس. با تکیه به نیروی لایزال خلق است که میتوان امپریالیسم را بیرون راند، فئودالیسم را نابود ساخت و بر لاشه این دو، جمهوری دمکراتیک خلق را بنا نهاد. بنابر این مسئله‌ای را که همه انقلابیون واقعی بایستی برسر آن توافق داشته باشند اینستکه مانورهای ریاکارانه جناحهای امپریالیستی و کارگزاراتی از قبیل امینی و بقائی و امثالهم را باید با همه قوا افشاء نمود و ماهیت واقعی این مرتجعین و هم طویله محمدرضاشاه را به توده های خلق نشان داد. باید با همه قدرت کار افشاگرانه علیه اهداف این باصطلاح "مخالف‌ها" جناحهای وابسته به امپریالیسم را به پیش برد و به خلق نشان داد که بگومگوهای درونی ارتجاع، جفتک پراکنیها و یا عقب نشینیها، پارس کردنها و "انتقادات" از طرف هریك از این مهره های ارتجاع که باشد، سرش به پنتاگون متصل است و هدفی را تعقیب نمی نماید جز چپاول هرچه بیشتر مردم، جز تشدید وابستگی هرچه عمیقتر ایران به امپریالیسم جهانی و علی الخصوص امپریالیسم آمریکا. بنابراین باید نقشه های ناجیان امپریالیستی و نوچه های وطنی رژیم کمپرادور – فئودال پهلوی را نقش برآب نمود و در همه جا نشان داد که اینان تفاوتی ماهوی با هم ندارند و همه دشمنان خلق و انقلاب میباشند. حساب "کمیته مرکزی" این دلالان ابرقدرت روس نیز از حساب امینی ها، پهلوی ها و مرتجعین دیگر جدا نیست و اینان نیز دشمنان خونی انقلاب هستند.

انقلابیون ایران و در رأس آنان کمونیستهای وطن ما به این حقیقت نیز واقف اند که باید حساب عناصر و جریانات وابسته به لایه های بالای اقشار بینابینی جامعه را که بعلل طبقاتی قادر به مبارزه قاطع علیه رژیم پهلوی نبوده و بدلیل گرایشهای خاص طبقاتی خود بگونه‌ای دل در هوای کسب برخی "آزادیها" بسته اند و تصورشان از مبارزه، تقلیل و تعدیل دیکتاتوری عریان میباشد، از جریانات و مهره‌هائیکه بوسیله جناحهای امپریالیستی و بخاطر منافع آنان علم شده اند، جدا نمود. نمونه های چنین گرایشی در این اواخر چندین بار دیده شده و زمزمه‌هائی نیز در این مورد شنیده میشوند که در آخرین ارزیابی میتوانند فقط در سطح شعار "اصلاحات آری، دیکتاتوری نه" محدود گردند. مبارزه در چارچوب قانون اساسی که این عناصر خواهان آن شده اند مبارزه علیه رژیم کنونی و امپریالیسم نیست بلکه تلاشی است در محدود کردن مبارزه خلق برای آزادی و دموکراسی واقعی. خواست مبارزه در چارچوب قانون اساسی یعنی خواست سلطنت و یعنی خواست ادامه‌ی سلطه طبقات ارتجاعی کنونی با بعضی ظواهر دموکراسی بورژوائی. مبارزات بخون کشیده خلق ما خواستار این امر است که چنین اندیشه‌هائی را میبایست در نطفه خفه نمود و از سربرکشیدن مجددشان جلوگیری کرد. باید از یکسو به این عناصر و جریانات قاطعانه گفت که مواظب باشند به دام توطئه‌های امپریالیستی درنغلطند، که در اینصورت هرگونه پیوند خود را با خلق از دست داده و به دشمنان آشکار انقلاب بدل خواهند شد، از سوی دیگر میبایست توده‌های مردم را در مقابل نظرات راست و عمیقاً انحرافی این عناصر و جریانات مصون داشت و با توضیح هرچه عمیقتر و روشنتر ضرورت سرنگون ساختن رژیم طبقات کمپرادور – فئودالی با همه جریانات کنونی و ناجیان احتمالی آینده‌اش، خلق را با موضع قاطع دست رد بسینه این عناصر و جریانات زدن بسیج و متشکل کرد.

انقلاب ایران کار توده‌های میلیونی مردم میباشد. دموکراسی "اعطائی" امپریالیسم نه خواست خلق ما ست و نه میتواند معضلی از معضلات خلق را بگشاید. انقلابیون میهن ما در ضمن اینکه توده‌ها را برای احقاق حقوق دمکراتیک پایمال شده بسیج میکنند ولی اولاً علیه این توهم که گویا میتوان در تحت حاکمیت رژیم طبقات ارتجاعی حاکم به دموکراسی واقعی دست یافت مبارزه میکنند، ثانیاً این بسیج را در همراهی و همسطحی با توطئه‌ها و فریبکاریهای جناحهای وابسته به امپریالیسم قرار نداده و از مبارزه علیه تمام جناحهای وابسته به امپریالیسم و عوامفریبیهایشان دست برنمیدارند و ثالثاً احقاق این حقوق را نه پیش شرط سرنگونی رژیم طبقات ارتجاعی وابسته دانسته و نه از مبارزه برای سرنگونی رژیم وابسته جدا میکنند بلکه توده‌های خلق را در تمام مدت آگاه میگردانند که دموکراسی واقعی و استقلال تنها و تنها در گرو آغاز و پیشبرد و پیروزی مبارزه مسلحانه توده‌ای نهفته است و هدف انقلاب ایران در این مرحله از تکامل اجتماعی، سرنگون ساختن رژیم جهنمی کمپرادور و فئودالی پهلوی و قطع نفوذ امپریالیسم و استقرار جمهوری دمکراتیک خلق است. جناحهائی امپریالیستی که باصطلاح با پادرمیانی و علم کردن مهره‌های شناخته شده خود قصد نجات حاکمیت طبقاتی کمپرادور – فئودالها را دارند و همچنین "کمیته مرکزی" این کارگزاران کرملین تفاوتی ماهوی با سایر جریانات امپریالیسم و در رأس شان محمدرضاشاه خائن نداشته و همه سروته یك کرباس بوده و دشمنان آشکار خلق اند. باید با تشدید مبارزه علیه رژیم پهلوی، با افشای توطئه‌های مهره‌های دیگر امپریالیسم آمریکا، با افشای دار و دسته خائن "کمیته مرکزی" و با طرد قاطع مشی ها و نظرات سازشکارانه، جنبش خلق را به پیش برد و باندازه سرموئی در استراتژی عمومی مبارزه خلق تقلیل نداد. پیروزی مسلماً از آن خلق میهن ما ست و شکست در انتظار رژیم وابسته به امپریالیسم و تمام مرتجعین دیگر.

بقیه ۰۰۰۰

که هر روز ندای باصطلاح "صلح طلبی" را سر میدهد در حالیکه خود بخش اعظم اقتصاد و دسترنج خلق شوروی را بتولید جنگ افزارهای مخرب اختصاص داده است؟ مگر این کارتر نبود و نیست که مرتب دم از "حقوق بشر" میزند، در حالیکه بصلاحدید او و بخاطر تثبیت منافع امپریالیسم آمریکا هر روز در همه نقاط جهان کمونیستها و آزادیخواهان ضد امپریالیست به گلوله بسته میشوند؟ چرا؟ "صلحی" که ابرقدرت شوروی طالب آنست و برای استقرار آن تدارک جنگ میبیند، "صلحی" است در زیر چکمه‌ی خونین تزارهای نوین، نظیر آنچه که در چکسلواکی و لهستان موجود میباشد. "حقوق بشری" که ابرقدرت آمریکا و کارتر از آن سخن میرانند و برای استقرار آن تدارک جنگ میبینند "حقوقی" است که بر مبنای آن میلیونها انسان "حق" دارند گوشت دم توپ گردند و یا بوسیله‌ی سیاهچالهای [illegible] از بین بروند. اینها هستند "صلح" و "حقوق بشری" که امپریالیستها دم از آن میزنند. صلحی را که خلقهای جهان طلب مینمایند صلحی است واقعی، صلحی است برفراز خرابه‌های امپریالیسم. حقوق بشری را نیز که خلقهای جهان برای تحقق آن مبارزه مینمایند، حقوق واقعی انسانها و ملل، حق استقرار دمکراسی نوین و ساختمان سوسیالیسم و رهگشائی به کمونیسم است. صلح واقعی و حقوق بشر واقعی را طبقه کارگر و تمامی ملل و خلقهای اسیر گیتی فقط در میدان نبرد خونین علیه امپریالیسم جهانی و علیه ارتجاع داخلی کسب خواهند نمود و در این راه "کنفرانسهای صلح" امپریالیستها و [illegible] بمب نوترون قادر نخواهند بود در راه [illegible] خلقها بسوی دمکراسی و سوسیالیسم خللی وارد سازند.

تصحیح

در "پیکار خلق" شماره یکم در مقاله "فرخنده باد روز اول ماه مه" اشتباهی تایپی روی داده است که بدینوسیله تصحیح میشود. در ستون اول مقاله و سطر ۲ بجای [illegible] آمده است: "در طول [illegible] خیانتهای مخفی و آشکار رهبران انترناسیونال یك و ۰۰۰ را بچشم خود دید." کلمه "یك" اشتباهاً در مقاله تایپ گردیده [illegible] حذف گردد. ما از اینکه بموقع متوجه این اشتباه نشده تا آنرا بموقع تصحیح نمائیم از خود شدیداً انتقاد میکنیم.

چند خبر

— گرانی سرسام‌آور در ایران اثرات نامطلوب خود را بیش از همه بر زندگی طاقت‌فرسای کارگران میهن ما که مجبور به گذران زندگی با دستمزدهائی بسیار پائین شده‌اند، میگذارد. کارگران که با دستمزدهای ناچیز کنونی نمیتوانند حداقل مایحتاج زندگی را تهیه کنند و در تنگدستی روزافزونی گرفتار آمده‌اند، در برابر اوضاع اقتصادی نابسامان کنونی و ناچیزی دستمزدها ساکت ننشسته و با خواست اضافه دستمزد به اعتصابات و اعتراضات دست میزنند. سه خبر زیر تنها جزئی از دهها اعتصاب کارگری در ماههای اخیر است.

— کارگران کارخانه ایران شورولت (جنرال موتور) با خواست اضافه دستمزد از تاریخ ۱۰ تا ۱۸ خرداد امسال اقدام به اعتصاب میکنند. آنها تقاضای ۳۵٪ اضافه دستمزد را کرده بودند که مسئولین کارخانه بنا بر ماهیت ضدکارگری و ارتجاعی خود به خواست بحق کارگران توجه نکرده و حاضر به پرداخت بیش از ۱۰ درصد اضافه دستمزد نمیشوند. کارگران به منظور رسیدن به خواست خود آغاز به اعتصاب میکنند و پس از هشت روز اعتصاب، موفق به دست یابی به بخشی از خواست اعتصاب مبنی بر گرفتن ۲۰ درصد اضافه دستمزد میشوند.

— همزمان با این اعتصاب، کارگران کشتارگاه تهران نیز به منظور خواست اضافه دستمزد و اعتراض به طرح انتقال بخشهائی از کشتارگاه به شهرهای اطراف دست به اعتصاب زده‌اند.

— در اواخر خرداد ماه، کارگران کارخانه جهان خواست اضافه دستمزد را طرح میکنند. مسئولین کارخانه تلاش داشته‌اند که با تفرقه افکنی بین کارگران به عده‌ای یک تومان و به عده‌ای دیگر سه تومان اضافه دستمزد بدهند که مورد توافق کارگران قرار نمیگیرد و بیش از هفتصد تن از آنان با خواست پنج تومان اضافه دستمزد آغاز به اعتصاب میکنند.

*— چند روز قبل از اول ماه مه، سالن ورزشی محمدرضا شاه بوسیله کارگران با بمب منفجر گردید. رژیم ضدکارگری شاه تصمیم داشت که به منظور ریاکاری و فریب کارگران مبارز میهن ما، این سالن را برای برگزاری "جشن" آماده گرداند. رژیم که نمیتوانست انفجار این سالن را که در محل عبور و مرور روزانه هزارها نفر قرار دارد، از انظار پنهان نگهدارد، بعد دروغ در روزنامه‌های خود و آنهم چند روز پس از انفجار اعلام کرد که در اثر اتصالی سیم برق، سقف سالن مزبور آسیب دیده است.

*— رژیم وابسته و ضدملی محمدرضا شاهی از کلیه امکانات و ابزارهای تبلیغاتی خود برای تفرقه افکنی در بین مردم و از جمله ملیتهای متفاوت ساکن ایران استفاده میکند. اکثریت ساکنان بلوچستان و سیستان از ملیت بلوچ و پیرو مذهب تسنن هستند. دستگاههای تبلیغاتی رژیم از فرارسیدن ماه محرم سوء استفاده کرده و در این ماه تقریبا هر روز از طریق تلویزیون زاهدان به توهین به مذهب تسنن و ملیت بلوچ میپرداختند. صدها تن از اهالی ایرانشهر به منظور اعتراض به این اقدام رژیم در روز تاسوعا در جامع شهر (مسجد شهر) تجمع میکنند. مأمورین ساواک که از این تجمع به وحشت افتاده بودند در حالیکه فحشهای رکیک به ملیت بلوچ و مذهب تسنن میدادند، وارد مسجد شهر میشوند. مردم درب مسجد را از درون بسته و مأمورین ساواک را به باد کتک میگیرند. پس از آن مردم در حال اعتراض به صورت تظاهرات در خیابانها براه می‌افتند. مأمورین ساواک، پلیس شهر و نیروی نظامی کمکی که از روز قبل از زاهدان آورده شده بودند، به تظاهرکنندگان وحشیانه حمله کرده و دهها نفر را زخمی و دستگیر میکنند. شایع است که در این حمله وحشیانه مأمورین دولتی، هشت نفر از تظاهرکنندگان کشته شده‌اند. در روز عاشورا نیز به همان علت بالا، دهها تن در زاهدان دست به تظاهرات میزنند که در اثر حمله وحشیانه مأمورین نظامی، عده‌ای زخمی و دستگیر شده‌اند.

بمب نوترون، سلاح جدید امپریالیسم

امپریالیسم آمریکا، این ابرقدرت غدار و دشمن خونخوار بشریت در ادامه‌ی تکامل و توسعه جنگ‌افزارهای خود به ساختن بمبهای هسته‌ای جدیدی از نوع نوترون اقدام کرده است. این اقدام امپریالیسم آمریکا سند روشن و آشکار دیگری بر این واقعیت است که امپریالیسم سرمنشأ جنگ بوده و جنگ طلبی و جنگ افروزی در خصلت تجاوزکارانه سرمایه‌ی مالی امپریالیستی نهفته است. در شرایطی که هر یک از دو ابرقدرت روس و آمریکا دیوانه‌وار به بسط و گسترش قدرت نظامی خود مشغول بوده و خود را برای جنگ جهانی آماده میسازند و در شرایطی که هر دو ابرقدرت و متحدین‌شان بیشرمانه ادعای "صلح" دوستی میکنند، در چنین شرایطی اقدام به ساختن بمب نوترون بار دیگر پرده‌ی اوهام "کنفرانسهای صلح" این مرتجعین تاریخ را میدرد. واقعیتهای زنده و اوضاعی که در اثر توسعه رقابت وحشتناک دو ابرقدرت در صحنه‌ی بین‌المللی موجود است، همگی دال بر این هستند که هر دوی ابرقدرتها برای به عقب راندن حریف و کسب لقمه‌های بزرگتر و چرب و نرم‌تر از هیچ اقدامی ابا نکرده و هر روز بموازات تدارک کنفرانسهای باصطلاح "خلع سلاح عمومی"، "صلح همیشگی" وغیره، تکامل و توسعه قدرت مخرب نظامی خود را به پیش برده و به مسابقه تسلیحاتی جنون‌آسائی دست میزنند. هدف جنگ بین امپریالیستها تقسیم مجدد جهان میباشد و تدارک جنگ سوم جهانی خصلت تمایل امپریالیسم به الحاق مناطق را بوسیله زور و ضرب اسلحه یکبار دیگر بطور عریان نشان میدهد.

فاجعه‌ی هیروشیما و نتایج وحشتناک بمب اتمی که امپریالیسم آمریکا بر سر ساکنان آن فرو ریخت هنوز ورد زبانهاست و تنفر مردم گیتی را از فجایع خانمان‌برانداز امپریالیسم بیش از پیش نموده است. در عین حال کارشناسان نظامی امپریالیسم از هیروشیما و نتایج آن دریافته‌اند که بمب اتمی با قدرت تخریبی بی‌سابقه‌اش و همچنین نتایج هلاکتبار تشعشعات بعدی آن، اگرچه حریف دیگر را از میدان بدر مینماید و در واقع کفه‌ی قدرت را بسود آن امپریالیستی که تعداد بیشتری از بمبهای هسته‌ای با قدرت تخریبی بیشتر در اختیار دارد تغییر میدهد، اما میبایست به اختراع و تولید سلاحهائی نیز پرداخت که ضمن داشتن همه‌ی محاسن "گذشته" یک "حسن" دیگر نیز داشته باشد و آن اینکه به مراکز تولید صدمه نرسانده و بارآوری بعدی آنها را مختل ننماید. هدف امپریالیسم در دست زدن به جنگ و تقسیم مجدد جهان کسب مناطق تازه جهت استفاده از بازار، منابع مواد خام و نیروی کار ارزان و از این طریق افزایش سود سرشار میباشد. جنگ جهانی که بوسیله دو ابرقدرت آمریکا و روس و متحدین آنان تدارک میشود در عین تعقیب اهداف بالا، مانند هر دو جنگ گذشته همچنین هدف آقائی و سرکردگی بر اروپا را که دارای قدرت عظیم اقتصادی و تکنیکی و تجمع عظیم صنعتی میباشد، در نظر دارد. بنا بر این هر یک از دو ابرقدرت صرف خود را بیشتر در این میبینند که در صورت وقوع جنگ جهانی بجای بمبهای هسته‌ای از نوع بمبهائی که در هیروشیما بکار برده شد و تاکنون هزارها بار قدرت تخریبی‌شان افزایش یافته است، حریف را با وسایلی دیگر که به مراکز تولیدی مورد طمع‌شان لطمه‌ای چندان وارد نسازد از میدان بدر نماید. زیرا بمبهای هسته‌ای نوع کهنه نه تنها دشمن را از پای در میآورد بلکه با قدرت تخریبی افزایش یافته‌اش همه‌ی واحدهای صنعتی، کارخانجات و مراکز بزرگ اقتصادی را نیز نابود نموده و آنها را با خاک یکسان میسازد. هدف امپریالیسم اگرچه سرکردگی است، اما او ترجیح میدهد که این سرکردگی را بگونه‌ای کسب یا حفظ نماید که در جریان این کسب یا حفظ سرکردگی، منابع سودآور و کارخانجات صنعتی تا حد ممکن بدون خرابی باقی مانده و در دست او قرار گیرند.

هدف دیگر ساختن بمب نوترونی، تضعیف اراده‌ی انقلابی خلقهای سراسر گیتی در پیشبرد امر انقلابات سوسیالیستی و رهائیبخش ملی میباشد و شانتاژ اتمی را بسطح بالاتری ارتقاء میدهد. اما همانگونه که خلقهای ستمدیده جهان از شانتاژ اتمی امپریالیسم نهراسیده و به مبارزه آزادیبخش ادامه داده و میدهند و خلقهای قهرمان هندوچین مرعوب تهدیدات امپریالیستها نگردیده و پوزه‌ی امپریالیسم ژاپن، فرانسه و آمریکا را بخاک مالیدند، تهدیدات جدید امپریالیسم آمریکا نیز کاری نبوده و نخواهد توانست خللی در اراده‌ی پولادین خلقهای دربند برای کسب استقلال و آزادی بوجود آورد و خلقهای جهان همچنان به او پاسخ خواهند داد که امپریالیسم ببر کاغذی است.

از "مزایای" این بمب آنست که فقط حیات و زندگی را از بین میبرد و آنچه که برجای باقی میماند و بدون خرابی نیز برجای میماند، واحدهای عظیم صنعتی، کارخانجات و راههای ارتباطی بازارها و خلاصه مراکز اقتصادی میباشند. تشعشعات بمبهای نوترونی برعکس بمبهای هسته‌ای نوع کهنه سالها دوام نمیآورند بلکه در عرض مدتی کوتاه با تغییراتیکه در دستگاههای عصبی و ساخت سلولهای زنده بوجود میآورند، حیات را از موجودات جاندار سلب نموده و خلاصه انسان و سایر موجودات زنده را از بین میبرند. برای امپریالیسم چه چیز بهتر از این؟ بطور مثال در جنگ بین امپریالیستها، تعدادی از این بمبهای نوترونی کفایت میکنند که شهرهای بزرگ آمریکا و متحدینش و یا ابرقدرت روس و متحدینش در عرض چند روز از وجود انسان زنده تهی شوند ولی در عوض ساختمانها و همه‌ی مراکز صنعتی، راهها، بانکها و ... سالم و دست نخورده باقی مانده و به تصرف درآیند. اینکه میگویند امپریالیسم دشمن بشریت است و میبایست آنرا نابود ساخت از همین یکی مسئله بخوبی مشهود میگردد. برای امپریالیسم زندگی و جان میلیونها انسان، زن و کودک و مرد و پیر و جوان اهمیتی ندارد، آنچه که برای او مهم است منابع مواد خام، مراکز صنعتی و بازارهای مناسب است تا در شرایط بعد از جنگ بسود امپریالیسم به بهره‌وری و سودآوری ادامه داده شود.

امپریالیسم میتواند صدها کنفرانس "صلح" و "خلع سلاح عمومی" ترتیب دهد، اما هیچکدام از این حیله‌گریها قادر نخواهد شد باندازه‌ی سرموئی از خصلت جنگ‌طلبانه و سرکرده‌گرایانه‌اش کم نماید. مگر این ابرقدرت روس نیست

بقیه در صفحه ۳

ورشکستگی بازرگانی خارجی

رژیم دست‌نشانده محمدرضا شاهی میهن ما را تماما در اختیار امپریالیستها قرار داده و اقتصاد کشور را با ورشکستگی بی‌سابقه‌ای روبرو ساخته است. کلیه شریانهای اقتصادی ایران بعلت موجودیت رژیم سرسپرده کنونی بدست امپریالیستها بخصوص امپریالیستهای آمریکائی اداره شده و در خدمت منافع آزمندانه آنها میباشند. یکی از اینها بازرگانی خارجی ایران است. رژیم سرسپرده محمدرضا شاهی که وظیفه‌ی خدمت تام و تمام به امپریالیستها را برعهده دارد تا بدانحد درهای کشور را برروی اجناس کشورهای امپریالیستی باز نموده که نه در گذشته ایران سابقه داشته و نه در جهان میتواند نمونه داشته باشد. حتی نگاهی کوتاه به آمار و ارقام منتشره از جانب دستگاههای رژیم ـ هرچند که بازگوکننده کامل واقعیت دردناک موجود نیستند و مسلما تقلبهائی در آنها نیز انجام گرفته است ـ گویای خیانت بی‌مانند رژیم وطن‌فروش پهلوی در این زمینه است. در حالیکه مطابق با آمار دولتی (تهران اکونومیست شماره ۱۱۸۶) در سه ماهه اول سال ۱۳۴۶ ارزش واردات ۱۸۷۴۹ میلیون ریال و ارزش صادرات ۲۷۱۷ میلیون ریال یعنی با نسبت ۶ر۷ فزونی واردات به صادرات بوده است این ارقام در مدت مشابه سال ۱۳۵۵ به ترتیب به ۲۳۱۶۱۴ و ۹۹۸۵ میلیون ریال یعنی با نسبت ۲۳ر۱ برابر واردات به صادرات فزونی یافته‌اند. در مدت زمان مشابه سال جاری ارزش واردات به ۲۴۶۱۱۹ و ارزش صادرات به ۱۰۱۹۴ میلیون ریال (تهران اکونومیست شماره ۱۲۰۳) رسیده‌اند یعنی نسبت واردات به صادرات ۲۴ر۱ برابر شده است. بدین ترتیب در مدت ده سال گذشته واردات کالاهای بنجل امپریالیستی به میهن ما چنان رشد تصاعدی را پیموده که ۲۴ برابر بیشتر از صادرات ایران بخارج است. روشن است که چنین کسری بزرگی در موازنه‌ی بازرگانی ایران تأثیرات بس وخیمی را بر اقتصاد کشور نهاده و اقتصاد بحران‌زده ایران را به ورشکستگی هرچه بیشتر میکشاند. چرا رژیم سرسپرده محمدرضا شاهی در شرایطی که اقتصاد میهن ما روز بروز در بحران عمیق‌تر و همه جانبه‌تری فرو میرود و بار این بحران بیش از همه بر زحمتکشان رنجدیده میهن ما فشار می‌آورد، درهای کشور را بروی اجناس بنجل امپریالیستها بیش از پیش باز میگذارد؟ دلیل این خیانت رژیم محمدرضا شاهی همانا وابستگی بی‌چون و چرای او به امپریالیستها و یاری رساندن به آنها در سودبری هرچه بیشتر است. رژیم محمدرضا شاهی در تمام زمینه‌های اقتصادی میکوشد که بخشی از بار سنگین بحران کشورهای امپریالیستی را به ایران انتقال دهد و باز نهادن کامل درهای کشور بروی اجناس امپریالیستی یکی از این زمینه‌هاست.

واردات ایران از کشورهای امپریالیستی محدود به آنچه که در آمار و ارقام دستگاههای دولتی گزارش میشود، نمیگردد. علاوه بر بیش از یازده میلیارد دلار کسری موازنه بازرگانی در سال قبل که دستگاههای دولتی اقرار به آن دارند، میلیاردها دلار دیگر از بابت خرید کالاهای خارجی سرازیر کشورهای امپریالیستی میشود که در آمار دولتی منظور نگردیده‌اند. از آنجمله است خرید میلیاردها دلار اسلحه از امپریالیسم آمریکا، انگلستان و ... که میبایست به رقم واردات افزوده شوند.

اجناسی که از کشورهای امپریالیستی سرازیر ایران میشوند شامل مواد گوناگون کشاورزی، صنعتی، دامپروری، تزئینی و .... میگردند. بر اثر سیاستهای اقتصادی خانمان‌برانداز رژیم محمدرضا شاهی، کشاورزی میهن ما به چنان وضع اسفناکی دچار گردیده که میبایستی هر ساله میلیاردها دلار برای خرید گندم، جو، ذرت، میوه‌جات، پیاز و سیب زمینی و سایر احتیاجات اولیه غذائی، سرازیر کشورهای امپریالیستی گردد. اضافه محصولات کشاورزی کشورهای امپریالیستی احتیاج به بازار دارند، و چه بازاری مناسب‌تر از کشورهای وابسته از جمله ایران. لذا این اضافه محصول کشورهای امپریالیستی آمریکا، کانادا، فرانسه، استرالیا و ... به کشورهای وابسته از جمله ایران صادر گردیده و سود سرشاری را برای امپریالیستها ببار میآورد. ایران که تا قبل از دهه‌ی اخیر از صادرکنندگان محصولات کشاورزی و از جمله گندم، جو، برنج و ... بود، امروزه بدانعلت که امپریالیستها بتوانند از صدور محصولات کشاورزی خود نیز سود سرشاری برده و میهن ما را از لحاظ تأمین مواد غذائی نیز وابسته گردانند به بازار مناسب آنها در فروش محصولات کشاورزی‌شان تبدیل شده است. رژیم محمدرضا شاهی وظیفه دارد که با تلاشی هرچه تمامتر در تأمین و حفظ این بازار مناسب برای امپریالیستها بکوشد. و درست از همین جهت است که نه تنها هیچگونه کمکی بکشاورزان نمیکند بلکه با ایجاد تضییقات فراوان، تلاش در هرچه آواره‌تر شدن آنها دارد. بنا بر اعتراف سمیعی رئیس کل بانک توسعه کشاورزی "تا پایان برنامه هشتم ایران به واردات ۳۱ میلیارد دلار مواد غذائی نیاز دارد" (اطلاعات ۱۹ مرداد ۱۳۵۵) و برنامه‌های رژیم سرسپرده شاه بهیچوجه در جهت رفع این نیازمندی مواد غذائی از طریق کمک به کشاورزان و رشد تولید محصولات کشاورزی سیر نکرده بلکه در جهت وارد نمودن نیازهای غذائی از خارج است تا حتی اگر به بهای ورشکستگی و نابودی کشاورزی ایران هم که شده باشد محصولات کشاورزی آمریکا، فرانسه، اسرائیل، کانادا و ... بازارهای مطمئن و تأمین شده‌ای داشته باشند.

علاوه بر محصولات کشاورزی، سالیانه میلیاردها دلار بابت خرید محصولات صنعتی امپریالیستی سرازیر کشورهای امپریالیستی میگردند. بسیاری از این محصولات را اگر حکومتی خلقی برکار بود، میتوانست با برنامه‌ریزی صحیح اقتصادی، از طریق رشد صنایع داخلی تأمین کند و احتیاجی بخارج نمودن میلیاردها دلار از دسترنج زحمتکشان ایرانی برای خرید این اجناس نبود.

در حالیکه واردات ایران از کشورهای امپریالیستی شامل همه‌گونه تولیدات صنعتی و محصولات کشاورزی و حتی اجناس بنجل تزئینی میشود، صادرات غیرنفتی ایران اساسا منحصر به کالاهای سنتی مانند پنبه، فرش، خشکبار، خاویار و انواع آن میگردند. امپریالیستها از طریق دریافت این کالاها و تبدیل برخی از آنان به فرآورده‌های خود، این فرآورده‌ها را مجددا به ایران صادر کرده و بدین ترتیب از یکسو سودهای سرشاری به جیب زده و از سوی دیگر صنایع ایران را در عقب ماندگی فعلی نگهداشته‌اند. از آنجمله‌اند صدور پنبه و پوست از ایران. امپریالیستها در حالیکه پنبه را با بهائی ارزان از ایران خریداری میکنند با تبدیل آن به منسوجات و صدور به ایران سود سرشار دیگری برده و از رشد صنایع داخلی این رشته جلو میگیرند. امپریالیستها در حالیکه پوست را بصورت سالامبور یعنی نیمه ساخته از ایران و به بهائی پائین از ایران خریداری میکنند، با تبدیل آن به چرم و اجناس چرمی از قبیل کفش، چمدان، کیف وغیره و صدور این کالاها به ایران، سود سرشار دیگری را به جیب میزنند و از رشد صنایع ایران در این رشته‌ها جلو میگیرند.

رژیم محمدرضا شاهی در حالیکه برای ورود کالاهای امپریالیستی گمرکی و تسهیلات بوجود میآورد، برای افزایش صادرات کشور هیچگونه اقدام لازم نمیکند. بی‌توجهی رژیم سرسپرده محمدرضا شاهی به امر صادرات کشور با ایجاد تضییقات در این مورد تا بدانحد است که حتی نشریات رژیمی نیز مجبور به اقرار آن هستند. تهران اکونومیست در شماره ۲ آذر ۱۳۵۵ اذعان میکند که: "... در نتیجه همین محدودیتها حجم کل اعتبارات صادراتی بانکها به نازلترین چیزیکه تاکنون سابقه نداشته است یعنی به ۲۷۲۲ میلیون ریال در سال گذشته رسید که ۸ درصد نسبت به سال ۲۵۳۱ (۱۳۵۱) کاهش نشان میدهد".

رژیم شاه اقتصاد میهن ما را تا بدانحد به ورشکستگی و وابستگی کشانیده است که در اوضاع کنونی امکان تأمین هیچ یک از احتیاجات ضروری و اولیه چه کشاورزی و چه صنعتی در داخل نبوده و بیش از پیش محتاج به واردات از کشورهای امپریالیستی گردیده است. کشاورزی ایران در چنان بحرانی است که اکثر احتیاجات اولیه مردم از خارج وارد میشود. صنایع ایران تا بدانحد وابسته است که در تحت حکومت کنونی بدون ورود کالاهای واسطه‌ای امکان ادامه حیات ندارد. امروزه در تحت حکومت کنونی ایران وابستگی اقتصادی کشور تا بدانحد رسیده که حتی مواد اولیه کالاهای مصرفی و واسطه‌ای، حتی مواد اولیه ساختمانی نیز بایستی از خارج وارد گردد.

تا زمانی که حکومت کنونی برجاست، وضع اقتصادی کشور و از جمله بازرگانی خارجی نه تنها بهتر نخواهد شد بلکه روز بروز بدتر گردیده و کسری موازنه بازرگانی باز هم بیشتر خواهد شد. رژیم شاه که با هزاران بند به امپریالیستها و بویژه امپریالیسم آمریکا وابسته است، نمیخواهد و نمیتواند میهن ما را و از جمله بازرگانی خارجی را از وضع اسفناک کنونی نجات دهد. زیرا حیات رژیم محمدرضا شاهی وابسته به حیات امپریالیسم و وظیفه‌اش خدمت به امپریالیسم و حفظ منافع آزمندانه امپریالیسم است. اقتصاد میهن ما تنها زمانی میتواند شکوفائی یافته، از وابستگی رها گردد و بازرگانی خارجی عاری از کسری گردد که رژیم پوسیده و وابسته و تحت حمایت حاکم بدست پرتوان توده‌های خلق واژگون شده و بر ویرانه‌های آن جمهوری دمکراتیک خلق مستقر گردد. نخستین و مبرمترین وظیفه‌ای که در برابر خلق میهن ما برای رسیدن به آزادی و استقلال، بنای اقتصادی شکوفان و ساختمان جامعه‌ای عاری از ستم ملی و طبقاتی قرار دارد، سرنگونی رژیم طبقات ارتجاعی و وابسته، قطع نفوذ امپریالیسم و استقرار جمهوری دمکراتیک خلق است.

نشانی ما :

Lorenz Gallmetzer
Col Di — Lana 18
39100 Bozen
ITALY

پیش بسوی وحدت راستین کمونیستهای ایران